هذا الکتاب المسمی بکشف الغرائب

از بیان مرحمت پناه محمد الملک

طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم

مملکت خلل دیده عالم تمام گردید که عاجز مرکبش و
خلق از شدت نفس تنزلات محروسه و امراض
مزمنه که از این بابت بی حرکت بانها عارض
دولت ایران میشود بقاطبه اهالی مملکت محروسه وعده

میدهد وقوع یک امر عظیمی را که حدی از آحاد
خلق نمیتوانند از ورزش آن مستغنی باشند
رسم عدل و انصاف بهر جا مستحسن و فواید آن
در آسایش خلق خدا و آبادی مملکت و سلطنت کی
ظاهر و هویداست در ایران این رسم متروک
شده و کاهی آن آتش کی از ظلم و بدعت روشن
و شرار این آتش بمرتبه بالا رفته در همه جای دولت
پیداست و نزدیکست هنگامه بزرگی برم
یعنی در طبیعت محروری مزاج ایران مرضی تولید کند
و علاج آن از حوصله طبیبان ایرانی خارج باشد
آثار مرض از همین تشریح جزئی در اعضای رئیسه
دولت شراکت آشکار خواهد شد خیالی
خاطر و مظلومیت پادشاه امیدها سوار از جم

سلب کرد که هر وقت تشبه رو میدهد لوا باشد تا
در بعضی اعمال بهم میرسد در شریعت متقله و قوه منتقمه حسن
سلوک پادشاه با مهیب در خشکی تأنیت که بار که
واقع شراب بود در دهنها خشک نیست جائی است که ظلم
کننده با پادشاه می باشد باب زنی چه خواهد بود
چند نفر صیاد و حشی اشغال شاه شکار قلب پادشاه شود
طولانی صید اراده خود کرده اند که دقیقه ممکن اندر
خاطر او از سیاحت صحرا و کوه و دشت حیوانات
تسبیح گو فارغ باشد و منتظر ند شوم اجتهاد که
قطعاً موجب قطع نسل دگرانی عمر شود ره که
بخت است اثر خود سوط هر کند اگر بالفرض
در چنین در جای بار کی تصادف کند که بیار حاضر
بودن اسباب شکار چه که باشد دیگری حاصل شدن یک

مستمار عمده دولتی با ستصواب همین صیادان
آن اجتنابی که بجز او لیست بر خیر خود نیست

عیب کارهائی در مغایر مصلحت جهانبانی و مخالف سیقه
جمهوریت است بپرده پوشی این اشخاص از نظر پادشاه رجوع شده
اتفاقات بدیهی الضرر با شتباه کاری است اول که در
لباس حسنه جلوه میکنند طبع ملوکانه نوبادر مرکز سلطنت
و جمهور حل و عقد امور دولت بمرتبه متنفر کرده اند که
نهضت موکب همایون با کمال شوق و جانبازی آسبو
معاودت با کمال بیمیل و اکراه

که اگر این صیادان سوء دلخواه آن حالات ایول که از طالب
اشتغال هر یک عهد و علاقه باطنی آنها است که هر وقت
دسترحت پادشاه را در مرکز سلطنت طولانی دیدند
با هوکردانی استادانه پادشاه را بخواهش نخواهی بدوش آنها
حرکت میدهند تا امور سلطنت و [illegible] بی اتقدر

در جواب هر کوشی باید که شیر از آن از هم بگسلد
چیزیکه بنظم قدیم باقی است دم علوم و مهمات چند
را اساس خواب است که اینها اطراف و اکناف
مملکت حرکت میدهد اگر انها لاذرت اسباب حرکت
نبود رعایت کمیته یک لفظ بینمه تمام مهمی که از کوی
تعطیل دم طلسمی از زن بادرنیت بال انگشتی میرسند
در بی نظم بماند

این وا دادن و سکوت پادشاه چون از حد و حدود
گذشته است مردم سو دحشت اندر خته که خدا نکرده
بالکل مسحور و گرفتار جادو شده باشند طایفه انداز با
حقوق بقراط الدعیه باطل السحر بدار و بیت دزند
وار موبدات وحشت ایشان یکی این است
رعایت کمیته جونسون بصورت جادوگی نشان میداد

مثل اینکه علی الغفله باشره آرد آلوده از آسیا بیرون آمد
مضحکه و خنده اینان مردم

الحق آثار بصورت سلطنت اینک صفحه با صبا
تجلی که قوی عکس بود اسم صدرنشینی با لطافت
طبع بی سواری مترشح از هر خوش و چیزی از او
میرود جلوس رسمی بی نشاط گذشته و پوستش
زردی صنعت الحد از حق رفته است که ای مردم
مرحومه محو شد است اسم اجرای از متشی بیت حرم
اخند بی‌رحمت ولی بی‌مغز و استغنا بجا و استعفای
دروغی بود ولی از والد مرحوم پیش مردم بعنوان فرض گشته
است جمع زوری بکنیم و رحمت میبرم در دین است
چشم بلا و گوش بپیغام است که از خبر با خبری
یکی از مخبرین مولاحب دولتی بلا عوض پس نیز بلاد و
خاطر و حدت طلب جلوه آلوده باید و از روز
مرتبه از مرحوم هنوز درحیات است و حمایت

او معلوم نیست مثل بدایعی که در اطراف ظل الله او نگذشته
از متملقین چرب زبان و بندان عالم نور از مصلحین معروف
از قبیل حاجی (سعدالدوله) و امثال آن قنبر گرده
استاده از فواید شه (طهماسب) میرزا و فتح
(فرهاد) میرزا و فسق (فیروز) میرزا که علمای
بیادینی از لیستند تحسین کفایت اکفی الکفاة توجه نمایند

دسته از منشیان دست آموز جوانی جمع و قلم تیز
کرده اند که بدست موجوانی از زبان و نامی از دیوان
و بی نظمی همه شئون ایران فوایض منصب و علاوه مواجب
دنبال و خلعت نویسند رسومی بگیرند و از هر قضیه حواله
نفع و لو ضرر ایشان بدانجا که خواهند رسیده باشند

پادشاه با این همه صبر و بردباری متغیر میشود و متحیر میماند که لکن
وقتی که مصدر خدمتی نمیشوند تکلیف چیست و تدام عطیه
دولت تا بود او سوار است زیرا با این همه تغیر و تحیر مجبور میشود

بمتابعت رئیس کل و اتباع او
میل خاطر پادشاه آنچه شنیده‌ایم مصروف است بر تربیت
مهم و ترک رزالت و تکمیل علوم و ترویج رسوم آدمیت و انسانیت
و از آنچه اسباب ضایع شدن استعداد و موروث
بطالت و قلت ثروت و بطالت و ضایع شدن
وقت است و نتیجه عقلی ندارد اعراض دارند شاید که
سلاطین عالم شوکه بقول عوام شکوه سلطنت است
متقلبین قائلند و آن استبداد نهایت طول کشیده و موروث
بطالت است اکثر ابد موقوف داشتند ای شخص باشد سابقه
درویشی و خاکساری قلندری و ترک و تجرید بهیش سلام
و قیام بی فعل شود یک استبدادی از استبداد اسلام
پادشاه بیشتر در حضور حضرت علی الاستمرار در حضور
دلخور نجابت را بهیچ چیز نمیبخشد که مگر مخالف سلیقه و
میل پادشاه چنانکه در ترک عادات نیز بهیچ مخالفت
از او دلخور باشد

در تقدیم اوامر ملوکانه آنچه مانع دخل اوست تسلیم صرف
و سکوت محض است (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه)
و هر چه مانع وصف اوست اگر همه در سیم و دینار باشد
با متشابهات ظاهر و خفی و سکوتی کوتاه تر از نطق اقدر
ایستاده کی میکنند تا حکم همایون را عاطل و باطل
کند همین نوع سکوت را محرم ایوان سواد ازادات
قدیمه منصرف کرده ~~منصرف کرده~~ او امر
سلطانی را دارف نه میپندارد
فقره مؤید الدوله آنجا هی اقتضا میکند از بندگی عاقبت کار
رعایت کنند را توجه نواب والا ولیعهد ذی خوی آنچنانی
بدیهه و انتقامات ذات اقدس او را با حضرت ولیعهد
بر پیمانها پنهانی محکم کنند از طول اتحاد اوصاف و خصایص
صفات محرم کوکاه بین حق ناشناس است رعایت کرده او

چنان در وجود (مؤید الدوله) فالی کرده که اگر آذربایجان
پشت و رو بشود اهالی آن بسبب خوش سلوکی و حسن
و عثمانی پیش از این ظاهر کنند (مؤید الدوله)
از آذربایجان بر ندارند
با این نکته‌ها که از برکت وجود آن مرد بممالک روسیه و ...
خود رأیی و نخوت میکند الحق روی او بعقب بر گردد و قبلا ق
از قبر بابا هنوز بحضرت عبد العظیم نرسیده نشده و آن
احترام که از میرزا (حسن) غافل و شهید (درجه) بود
بزرگ آن در حق روس است مرعی نیست و در فهمانی
بزرگ دین که با قوه مالیه و حربیه لذا استظهار شان
ملت است اگر وقتی در این دو قوه ضعفی و فتوری پیدا
شود بقوه ملی حضرات جواب بگویند و بهمین سبب دقیقه
از دقایق احترام لوازمات ملت را مرعی نمیگردانند و

بی احترامی که از سیاست کهنه ایول نسبت بملت
میشد باید بیک مصلحت مخصوصی حمل کرد
طبقات مهم ایران در این ایام فرقت که از سیاست
کهنه دور تر و در روش میآید در ورطه خیال افتاده
هر طبقه تابع یک اعتقادی شده از تعصبات
کهنه در حقوق از او آثار رذی زبان و اندال ملک
نفس میدهند بر یک جای مقیم و هیچ حرکت نشده
دست کسی رو نخوت سوی بی رسانی اگر باد
دو لو نمای ابر فوری فوتی اختیار کند انکار او جو
میکنید و هیچ جهه اشتهای از لعل دین شاه کار ایشان اگر
در استغناء جمع او و تولید شر و تحریج هم قدر
قطعات او آثار کرد و استمداد در اوایل
حال حی بابا جلوه بشرط داشت از حلوات
مجلس ایشان با یکشنبه و حرفی هم از کنه

نفس و تصفیه قلب و تهذیب خلق میان بود بلکه
شان قابل رشد و هستی او بشرط لذت و تجلیات
از بعد آثار و افعال و صفات ذات حق باب ظهور کامل
بهم رسانیده همراهان از همراهی با زمانه که معراج
با مقدمه استدراج ایشان بود
جز سپید (درجه) که خلعت کرامت پوشیده
و موهبت قرب دائمی و اصلی و تواصلی با
حقایق باشد از آتش حرام شی و ظهورات عوالم
نعمت کانه همچنان آهن طبعت دل سرد ایشان را
از شدت سیر بیشتر بیت زهر بید از تقدیم
بیشتر رو ند شعشعه مهربانان سرما تر حیال
فرو گرفت کرم شب تاب تا شهود پیداوار
(ع) کراوهت حقا که منم نیستم
کفایت دین و هدایت صراط حق یقین نمایان ایام

وعلمای اسلام که قائم ایشان بر طریقت ابرار است
و قوام است بپاسداری ملت غرا و ادای تکالیف الهی
و ضیاء سراج و ارائه منهاج قاصر و باقتضای مصلحت
وقت بعضی امروز خود را تا بآنجا کرده اند و همچو بیداد اند
لکن در دفع ظلم و بدعت جدیده که ضرر آن بملت و
دولت ایران میرسد و خلق را ناچار میکنند
بجای حفظ اموال و اولاد خود سفارتها را اوصیا است
حرف حقی بگویند قادر بتعالی از ارعاب ایشان دل
عاجز است معاذیر که در صور علمیه ایشان بنظر می‌آید
هیچ یک در نظر اهل تحقیق پسندیده نیست
از بدیهی موجبات رنجش و حسد و آتش نو زنده
این دو خصلت در میان این طایفه مشتعل است در
معنی المؤمنون اخوة رخنه بهم رسیده
برادران دینی تا این درجه در مقام نفاق و نحوه زیستند

اگر تکفیر شریعت و دولت ملت پرست در اطفاء نائره
نفاق و تمهید موجبات وفاق دامن بکمر زنند و اسباب
اصلاح ذات البین بشود مریدان سو حفظ نظام
معیشت و مصلحت شخصی و دواعی عصبیت و نفسانیت
وامیدارد حکم بتکفیر این یکنفر مصلح را از برای مغرض
صادر میکنند و آن بپایه‌ای تا قیامت مرکوز نفس بعضی
ای رنجش و حسد بالعرض در طبیعت روسای ملت و
دولت بمرتبه‌ای راسخ شده که ضرر آن بهمه نفوس
و جمیع مملکت میرسد لهذا
احکام ملتی و دولتی از آن جمله ارث ده یک حکم در
دست کسی نیست که ناسخ آن در دست مدعی او نباشد
این بحث بلا شک نه میرسد حتی در نسخه اطبای
نیز ناسخ و منسوخ بهم رسیده اگر طبیبی پسند مریضی بمداوای

یکی از همگنان او معروف بصحبت است باستعمال چرس ضد
تشنه میدهد و بهلکه بیماری است تا تمکین طبیب دیگر
و تصدیق حذاقت او با این اتفاق دارد و رسوای گردد
ملت بهم رسیده و بغایت مزیدی که مقبول او را
در طلب احکام قسم با مصرف کند و ازکجا دفعه
قسم بدیدو که رنگ او حیوش قرار دهد
همین اتفاق و بغایت سبب تفریق علماء و ایشان شود در
نیز درجه استقرار علم رتبه اولی را معصیت
علم و حلم و وقار با حفظ صنایع و بقا را در همه کار باز
داشته زبان ایشان در کام است و حمد الفقه را در
احکام شریعت است و بس جمله آنکه بکس اگر
مطلع می‌نمایند و مرجع ایشان ملتجی شده جاهل
و زر بخواهد چونی شراب و حقه شود در غایت خفا می‌نمید
لاجرم منتظم شود بطور حضرت صاحب شریعت
می‌دهد و فوائد رتبه اولی بالغ میکند از این است آن

سید (محمد باقر) حمایتی و علاء (زین العابدین) جرمی
در معاملات شرعیه حکم بکار میبرد و در تبدیل قبلهها رخ
ضرورت و تمام تسنئی قطعها او لکن
رتبه ثانیه جو در علم احتیاط جهت مانع بود از رهبت کردن
عنان خلق و وحشت داشته که مبادا فتنه حادث
شود که از رحم آن حاجز شده ولی حالا رشد اید طعنه
و بدعت اسباب شکایت و نفرت همه خلق شده
از ترغیب و تحریص عوام بملاحظه و مصلحت قهر
رتبه ثالثه که ...تر صعود شود و بعوت جبلی طرح کرده اند
به زر و حاجت علم و عقیده شیخ کتب من است مسطوره
و لکنها قسمی هر یک منبر و محراب را غصب کرده
و بی اذن و جواز علمای اعلام بر فقه شرعیه اقدام — اعلام
دارند محرر و کاتب در رکاب ایشان میدهد بذلک حکمت و ذلک
الکتاب الذی فیه می‌نویسند و حاضرند که هرچه باراده

بگذارد بمقام فضیلت برسند و از هر جا صدای بلند شوق
مثل سیلی که از سحاب برخیزد با جبین اصحاب میریزند
و بغیره و اردیناه بلند میکنند [2] ۲ او و ملت هم
اشخاصیکه از درجه ثالثه در شوق از درجه اولی و ثانی
نافذتر است زیرا که بعوض احکام حقوق تا همه جا همرا هستند
دو باش بلد و رجاله شهری را به طلب و علم و ترتیب تعلیم
سینه زنی و دسته گردانند و مهد و ارزان را [2] او با ۲ او اقترا سیکه
مکله و حموم ... چون از این درجه علماء در آید ابراز درجه
اولی و ثانی نرانند
مذهب شیخیه در رشته ثابت طریقه تشیع است
این اوقات یک علت مزید شده و تجدید ملت و
دولت ایران حکومت کعبه و ملت را منع مفتوح
علی کعبه و پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را فقط
مشغولیت خاطر از علاج این علت قاصر کرده شعور
ولیعهد دولت سو تشویقات از زنجی و پیروی نموده

احترامات معتبر شده لذا یک شخص متعصبی خواهند کرد
و بخصوص این مذهب جاه او و بعلاوه امید الهی که از جوهه
ملت و دولت خارج البته باشد و از کلای دولت و لیعهدی
تعیین کنند که مردمان ملت نباشد عادت حاضر ایران
طبیعی و تغلب و کثرت و دول خارجه را از ملت اسلام متنفر کرده و
انفعالات اینها این شده که ظلم و تعدی ضرب و شکنجه و اعدام
نفوس و درازدستی بعض یک نفر جمعیت را رواج کردن و مظلوم ملل
بیش از درجه اعتبار و رتبه اهل خبره و رسوای خاص و عام نمود
و همه حقوق ملی و دولتی به اغراض نفسانی و رشوه و تعارف
ضایع و مهمل گذاشتن از اصل مذهب ملت اسلام
و این حالت و ملت دولت متنفر شده اند و وحشی
چون خوار و فقر و ضعف این ملل که با حکومت جبر را
وارد است از زوال دولت فراهم میکنند و کمال اخبار
سیاسات کلیه میرسند که تعدیات حکام که اصل به

تفاوت عهد سوم میشود بحکم گیتی و باران عدل و انصاف
شاهنشاه که همه جا فرامین و سرخط میفرستند تعدی
و تطاول حکام از چه بابت است رعایت که جواب نمودید
ولی همراه و صنعتا خود جلب میگیرند سکوت رعیت که
عدالت حرف است و همه ظلم و بدعت و حیلهها جا
او است و ما دیده‌ایم در آخر سال حکام و مباشرین همین بدعت
را در حال حرکت باسم تحفه و تفاوت عهد خود رعیت
را قسمت قلمدان میکنند و اغماض این که تهدید کنند
چهار فرمان پادشاه تخلف کرده و عدل آن شاه
مبدل بظلم کرده اند با اینها وارسی میکنند و حکومتی
معتبر تر با اینهای پیش بود
همان تفاوت عهد سابق بود لیکن حرمتی برای تعدی بیش بگیر

را دو سه مقابل آن میگیرد و بصیغه موجب و استصوابی
مردم تقسیم میکند بعد از آنکه بجزو ماخذ رسید کلیه مبلغ
بیشتر از آنها رحمانی است که فلان حاکم بی رحم است خود
بتهمت یا بازار رعیتی از رعیت و مباشر جزو رحمان
گرفته و جزو ماخذ نقص بقلم رفته و عاید باسم تفاوت عهد
جمع دریافت و بدعت افزوده میشود سالهای سال
و صنعتا که از زمان صاحب اهالی است [illegible] جزو هر دسته
مجری میشود هر سه [illegible] لکن بلاد ایران تا
نو میگشتند و [illegible] دولت مملکت میکند
از زمان تفاوت عهد و مهر غایب تسوفی کار است [illegible]
[illegible] است بازار حراج فرق این است که از
معامله بازار حراج هیچ کس ممنوع نیست و از زمان بازار

رتبت یافته‌گان و پروردگان حالت مموّه خصوص
هنگام یافت شده بنظم معاش ایشان بیت‌ربت حقوق
خدمت و صدها نوکری لیاقت و استحقاق را کرمانی بنور
لغو کرده و متمولین مجهول الحال حق طلب که بهر درجه از
مناصب و بهر مبلغ از مقررات طالب باشند یافتند

ع) عشق بحریست پر از جنون فضایی

اشخاصی چند در ملک عام استاده‌اند و همت مصروف
مقرری بهمان روش در بانک خراج رسم است
می‌ریزند اگرچه یارگیری شود در لوح تحریر شود حاکم گم و مسئول
و منع و نظام مستمر نیست لکن محتسب زحمت کشد
نصف یافت بیک و لذت یاس مختلف در حق مکفر
رکو ارکو با مناصب متعدده و منصوبه کاهش و اجر
بعو بصیر یار کهان و مخالفت پیدا

مستوفیان با ورقهٔ قرآن کریم) سرشته با حال رئیس نظام
نشده و مقررات و متوفیات اعیان را ببرده یا از شرعی
عهد او بیست یا از بیست و نه سال شعر و عهد نظامی والله
مقصدیان با نوروز خوبی بر زبانی حاضر

مستمریات این بازار علامرا از خواص حیوان داده و
حق کلمه سوت قطع سلام الشان سوار رکاب طبری دل
و کلام شرف جواب و مشرفان دیگر نمونه سنبری کار جواد لذت کرده
مشاره مستوفیان از حساب گذشته و هر چیز رسیده حرمت
(درجه) کمی شمارهٔ آن خاطر تحول اهر خشت یک درب
صورت لایت یکنه میسر لذت و ثبت عمر را داخل
خزانه قبض کند و به وزارت مالیه زار انجمن کفایت حقوق
باید ببرد که رعیت و ارباب صنعت و حرفت عملگی
و عمله تقویت کرده باشد تیر خزانه را او در امور زراعت

و احتیاج و اختراع صنایع که مدار علیهای ارباب خط
و حرفت التقاطهم باشد و ابتدای مبادی آنها که منتهی ادراک
شدن و ودایع پروردگار است و محتجب حقیقی نخواهد گذاشت
بر خیریت آن مترتب شود (ان الینا ایابهم و علینا
حسابهم) صیادان صحرانورد به شکار آن قوی
علاقه و عهدی با دزدان ها داشته‌اند و کوه و هامون
قورقوق های دون مقرر داشتند و آبادی
در قورق جناب ثابت
و قورقچیان اگر جمعاً در سلسلهٔ ارباب قلمند و پایه نیز
سلاطین پادشاهی حاضر بشوند و ضبط و ربط و ارتفاعات
ممالک محروسه صرف دارند و چیزی از قلم نیفتد
(لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها) حاصل آنکه
جسمانی رعیت که پایهٔ دلالت است به هر وسیله باشد

بدست همین قورقچیان بسیار خصوصی جناب امارت مثل
معروفست (که مار کردن خر خوردن یابو) مثل هر یک از این
قورقچیان بر حسب مشیت جناب اقدس معین است
و در عوالم نطفه و علقه و مضغه درجه از درجات
استیفا قرار دارند (ظلمات ثلاث بعضها فوق
بعض) و معقول‌ترین آنها میرشو (ولی) مستوفی نوری است که
نطفه او بلطافت بسته شده و هنوز از غلط کاری ختنه نشده
مستوفی مسن که قدیماً رتبت اولیت و اولویت داشته
بالفعل در اولین درجه تیرجوغ دلاق شده اعدای
ایشان از بعد تحدید است که اگر برده‌ها
از بالای ایشان جمع حاصل کنی نسبت بشود در کف آسیاب
عاجزند و از وقوع آن ایام همیشه عینستند لکر از حالات
قورقوق شمهٔ از پای مبارک عرض شود رشته حاجی

حاجی میرزا (شفیع) شیرازی در گیرست و از خشم
میرزا (نصرالله) گرگانی دیده میشود که ای قسم گری از زمان و
آن وقت هزاری ارزاق والله دراین قورق سخت
ما داریم بایست که چه میدانست فقط دیوانی و حب
چاکری درباری بوجه جور خرج تراشی پا میکند

این قورچیان دراین جزو رونق محفل از وزارت پایه
بر دوش بنشیند (ع) حملات زبان و نا پدید است
هرچه اهل اکو مملکت مهم با بضاعت بوده خبر آن بابت
دیوانی معرفت میکند رشوه و تجارت بلا جمع و موقوف الحواله
بخصوص بابت اهل ازار اهل کار شخصی بحمیت کفیده از نقد تجارت
و پیشکش عاجز و کارهائی میکشد حاکم از جهت وصول
آن بنا بر جزو تقاضای ملل وصول خرج سپرده و در ضمن

تخفیفات محسوب شود

مرسومات دیوانیه در حق وجه و اعیان و فقرای هر بلد مقرر است
از زمان کیانی تا کنون که سه ماه به ماه تخفیف میشود که هر یک تا آخر
سال بچندین قسم و چندین اسم تغییر میکنند و احوالشان
مسلم بتوسط همراهان قورچیان که در هر بلدی مسکون اند
از انفراد وجوه بوزارت پایه عاید میشود که مسئول جور
و بقدری بگیرید که مردم از اهالی از طور رایج بسلوک
وطن ایشان ممیز جزو سیاهان شده اند ناچار و
اکناف عالم فرار میکنند و بقیه است خون تعزیت صحبت
و نباتات است از خلق عالم اشتغال میکنند بهیمات و وحوش و
بهائم متشکل شوند از این قورق ها و قورق بگریزند شد در
رجوع بعالم حیوانی کرده (اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف)
است نبود دستگیر کنید
حکومت اکنون نه بقانون اسلام شبیه است و نه بقاعده

های وحوش دیگر باید بگویم عکس است مرکب از عادات ذمیمه
ترک و تاتار و مغول و عرب و افغان و روم و ترکمان مخلوط و درهم
ریخته از عادات این طوایف هرج و مرج زیاده در هر قسمتی از
ملک طوایف مذکوره بملاحظه غلبه که هر طایفه عادات خود را
ترویج نموده در ایران باقی مانده و درین عهد همه آن عادات
کامله مجری میشود کار اجرا کنندگان این عادات بگویند دولت
عالیه ما در اجرای این عادت مقتضی است حالیه گویم اجرای کند
دولت عالیه ما اجرای قانون (محمدی) را اقتضا میکند در هر
عصری بهترین قانون است و میتوان در همه عهدی
مجری داشت

شتر مرغ ایرانیان که از (پطرزبورغ) و (پاریس)
وسایر بلاد خارجه برگشته اند و دولت ایران را مستعد

رتبت ایشان منحصر شده از علم دیپلوماتیک
و سایر علومیکه بتعلیم آنها مورد بعد معلومات ایشان
بدو چیز منحصر است استکشاف ملل متحضره در ابتدا
در بدو ورود ایشان برهنه پا بسند نمیشوند که از راه
تشریف آورده از لوازم موجبات ظلم و اخذ و تجاوز و مهدد
حد بمرتبه تنزیه و تقدیس دارند همه مجمع حیثیات ایشان
با این حدت طبع و قوت لذا شبیه مرغی است که
آب و هوای بلاد خارجه هیچ چیز از آن بیرون آورده
با نطقهای متأسفانه گاهی از تحت حدود الهی و نظم تجنب
میکنند که از وضعیات منتظم خود با همه مملکت بی نظم
رجعت کنند و گاهی متحیرانه نسبت باحوال ایشان
تأسف میخورند یا هر چند از تمهید اسباب بی عقلی دارند

این تکلفات و تعجبات با وقت است در کجای
اهالی آن از امور ملکداری سپرده نشده باشد والله

(ایلها پنج پنج میگیرد)

همین که این شترها و پیکان مصدر کار و شغلی شدند
با همین ایلها که در قبح احوال و عیب اطوار ایشان
با چندی برکت سیاحت قطعهٔ ازاروپا پوشیده
و با این زودیها کسی در صدد کشف تحقیقی آنها نیست باید دست
همه بی‌ترتیبها بریزند و در پامال کردن حقوق مردم و ترویج قبول
بی‌دیانتی و ترک عزت و مروت و جرات امور صادقه که
و طمع بیجا و تصدیقات بمصر خوش آید و مزاج گوئی
بروش پوشیدار او تصویب عین و تصدیق احوال ایشان
چند الی بعد از اندر پارکشد از ناموریت ایل پشیمان شود

متحیر میماند در باب اینها که چه قانون سلوک کند (بمار ماهی مانند
نه ماهی است و نه مار ماهی چکش مار باش یا ماهی) در حقیقت یکی
از اسباب نفرت خاطر پادشاه و خستگی مفرح بار گردد در
تمهید اسباب تربیت باید داد از طور رعایت اینجاها شعید از
احوال ایشان جمع در نظر پادشاه بجمیع آن
ولایت سرحد ایران از رعیت که تحصیل میکند که ایشان
از حاکمها رسکنه با سو مشرق میکنند و اراضی با سو
مشروب الممنوعه و وادی غیر ذی زرع باراده کثیت سکوت
اضطرار از این رعیت که اینجا جوار ایشان خواهند
گو که این احکام از مستحبات خاطر باشند الی عزیز
دستور العمل و احکام و تدابیر آن چاره که در دست
انها می سپنند همه مهر و امضا بایت و صلاحت و

غارتها هم بصندوقخانه تحویل میشد و نوشتن هم نداریم
در معامله حاکم کم‌عقل بی‌انصاف پول حواله بود (این حرکت
خون نشد زشتی است بلکه از شغولی و وحشی است)
از جمله آلات جارحه که بدست عاملین جور و جفا کنندگان
دیوان واله شد از شهرها تا گریزند در شمشیر است
که بهر ملل و سهم قتل پرورش یافته و خورش آنها
جان است یا اهتمام متمولین و بذریت تعقبته و فساد
و جدال در امر مالیات دولت اعم دیگر نسبت بمقدم منعقدت
مذهب (بابی) که هر قدر تکاری ز روی الحق است
کوتاهی کرده باشند حصه برنا قاطع و باشی گری نها باید کرد
(اعتماد السلطنه) علیه ما علیه که جاسوس اجر تقد
و جاروب بر در تکمیلات صنعتی زیر زخمها کشیده بیخ آنها خورد.

خونها ریخته در اینجا که ابتدای کار بهمه دیار زد است
در قطع اعمار و هتک استار و شق صدور و رؤس و تنه چور
و تشدد و تا و ضرب اعناق جنان ابلاغ نعره کرده
گفتی (زمین از موج خون بحر عمیق است) و ضاکر بعدان
عقوق با آن عهد سویست تدریج کامل کرده و للذریه این کار
مدت او بموقع اجرا رسید
ابنای جنس او یعنی عاملین جور الی یومنا هذا ایالات
حکومت خود را در اجرای بغی دارت دیدند و با جدال کوشش
و تقطیع رؤس مخلوق خدا مشغول شدند
آتش که کاران مشتعل شده باین نهایت که ورای آن بیت و آرزوی شان
دولت را بهنور شغولیت خاطر مجال نداده در ترک این عادات
در جانها و ناموس مردم ارکار را بهد حالیه تدبیری کنند اگر هم

جامع جهات حزم و احتیاط باشد و مانع غرض و عناد
حکام و عمالی که در دستگاه [illegible] و وزارت ها مأمور میشوند که
رویه ای که حالیه اغلب طلبکار شده و در تصاحب اموال مهجوره و ارث
بلا وارث و اطفال یتیم بی شفقت پدر و مادر و اشخاص
سریع الورود مالیات حاله و مدعی همه مأمورات را
با مخارج حکومت و تعارفات رسمیه و رسومات متعارفه
قروض قدیمه و جدیده و خرج حشر و حاشیه خانه
عزل معاوضه میکنند و لابد میشوند با اظهار عریضه و
عاملی بحث با عبارات مخصوص مورد تحسین شوند
در ملکی جز [illegible] آید [illegible] هر گونه التفات
است معنی جز [illegible] اند [illegible] داشتن
نیت پادشاه است و ظاهر کردن نامه اجمال و استعمال

بخون ایران آلت جارحه و حربه زهر آلود باقدام
در نهب و غارت رعیت اگر بقدر طمع این حاکم که
قطعاً در مقابل مالیات حسابی است بیچون و چرا ملاحظه [illegible]
حاکم وارد شد در رعیت اندک تحقیقی در عدالت [illegible]
بهم رسد و الا بتجربه یک رشته سیم تلگراف در رشته
جان رعیت بیچاره پاره میشود ولی چاکر بهمه جا [illegible]
در بنا فتنه و آشوب داشته اند و قحطی [illegible]
محنت و منقطع گذاشته اند
بالفعل [illegible] آنچه در جمیع ممالک متمدن شرقی و غربی
ایلات طوری [illegible] و تجارت [illegible] در هر طبقه در ترازو
مدعی منتهی الیه خیالشان همین انتظام [illegible]
است و ما در پنج قسمت کره ارض [illegible]
در محیط [illegible] کشف میشوند [illegible] وحشی [illegible] باشند

سراغ ندارم هیچ هیأت مجسمه در زمین رذالت
جنس مغار رلزوم تعاون و متضمن قتل نفس و نهب ناتل
باشد جمهور را تمکین نکنند و جنگ قرار ندهند صواب
ناصواب و بیگناه از گنهکار تمیز نداده باشد
(یا مرد للتهلکه الاسلام) مخاطب (مجد الدوله) که
اسم صفت و رب النوع معدن است و کمتر آب و
خاکی است که از لوث وجود او ملوث نشده
این معروف الاسم مجهول الحسب حاکم کردار ارضی
این ولایت مجهول الممالک شد و بدبخت جمعیت
یزد بستر قبر او است و محال سبعه متعلقه آن
در اصفهان و قزوین و گیلان هر چه ملک از زمانی لعهم
خالصه خالصه او است تفصیل املاک و تشریح و خوف
او سو روزها در روزنامه ها حوب بطبع رسید و شرح

عالی میرزا (زکی) آدم او که مظهر صفات او است در
در روزنامه (روزانه) بسیار سخت منطبع شده آنچه
از زعمال و اهالی این مربی و مربا بنویسم بهزار یک آن نخواهد
روس و عثمانی بنویسد برابری میکنند (ولیس الخبر
کالعیان) (حمزه) میرزا با میر جنگ ملقب شده بعد از
خدمت مرو که آوازه کفایت ایشان دولت ایران نو
از خاک برداشت چه قدر حکومت میکند که از ابتدا
در این حکومت تازه با میر جنگ ملقب شده تعهدی
نمود که بقوت این لقب از ترکمانان بستاند مافات ایام
بکند و چون سو بعد از زمین بدنامی ملک نامد
آنچه خبر میرسد فتوحات او یک نگار خانه حتم شد
(الآیه) حال در حضور حاجی در ارک مشهد پی نوبت

مشرف گردیده است اسباب حکومت و همراهان پسر او و سایر
خدام و اهل ضبط فعلا و او و سایر متعلقان در ارگ کلات مقید
و رئیس کرد از (حمزه) میرزا استدعا نموده بود که او
ای بدبخت که در این سرحدات بغیرت کشی دولت معروف
چه بعید است

وصلت و خویشی جدید حاجی میرزا (محمد رضا) با
(سهام الدوله) و (امیر حسین) خان ایلخانی قوچان کرد که
(الهیار) خان را از آن سرحد نفی کنند در گز و کلات
هم خود سر (سهام الدوله) و ایلخانی قدری ظاهر گردید
جزو قلمرو ش را بهم تقسیم کنند که از امروز ال
(الهیار) خان و کسان او که در مشهد و در گز ضبط شده
سهم خانه و حق السکوت او بعهده فرستاده شده

تبلیغ چرب شیرین باشد و نوشتجات سرحدداران
همه از جعلیات خوانین آن سامان و استناد
(حمزه) میرزا با انتهای
چون حالی از استعمال آلات حرب و طعن و
ضرب و فرستادن سر و اسیر است لهذا که سو
بخیال می‌اندازد که این همه فتوحات دست میدهد
(ع) باش تا صبح دولتت بدمد

هنوز خبر صحیح رسیده قضیه مبنی بر صدمات است
لکن منشیان دست آموز بعادت معهود شرح این منصب
ایشان و علاوه موجب سرور حاضرین کرده خواهد و ستار
همه دیگر و دانسته‌اند که از قوت روس در این صفحات
ریشه ترکمان سوختن نخواهند رسید بعضی از آنها باقی مانده گذاشته
و حرکات ایشان بالفعل حرکت مذبوح است بی جهت

(حمزه) میرید و خوانین سرحدیه خراسان از آزادی
حالیه ترکمان راضی است و بمخافت ایالیه روس مبتلا
(چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی) هم بنهایت باین
خطرات عمده که در شرق و شمال خراسان
میکند هم واحد است و بر ضد این درجیش (الهیار)
خان و حکومت جدید دره گز و مال مقاطعه خراسان
در میکند (مسح) ثانی یعنی میرزا (محمد رضا) تنقید [illegible]
چه خواهد رسید

یکی از نتایج آن که قسمت آسیا بالتمامه سیاست حرکت کرده
و ترکستان و ماوراء النهر را بتصیب [illegible] در کتاب [illegible]
خود از حالت ترکمان دشت و [illegible] از انها [illegible] را
میتوان فصلی مشبع بیان کرده و اظهار تأسف بکند از اینکه [illegible]

از عزیمت شاه در باب قلع و قمع ترکمانان است عاجز
است و با انها معارضه نمیشد مگر بخلاف حالت روس که در
استقلال ایطالیه تصرف سمرقند و بخارا است و از نتیجه
بالمآل آن خداداد است (ع) در پس پرده بسی
حادثه پنهان است

دولت ایران بمحض آنکه شنید که دولت روس به [illegible]
آبادی و استحکامات جدید ترکمان و ضعیف کنند [illegible] از دولت
سرحدیه خراسان [illegible] سلطان نشین معتبر که [illegible] ترک
[illegible] نقره و قبای [illegible] ترکمان [illegible]
تهیه کنند سلاطین [illegible] چون [illegible] سلطنت [illegible] و
[illegible] دائمی سرحدی [illegible] در قلع و قمع [illegible]
[illegible] ترکمانان بعضی [illegible] از [illegible]

لعنت [illegible]

ولیعهد حین رسیدن به ولایت مشتاقانه ایشان را زیارت
داده خود ایشان را دعوت مهمانی کرده در آن جشن و بازی‌ها
حتی تجار روس را هم خندان و راضی نمودند و استقبال و تهنیت
تحفه ترکمانان پیرایه تعبیه و نذرانه دیگر هم با متانت زیاد
جنس‌های مشهد و بسیار قبضه مرصع از حاجی [illegible] نمایند در دولت
این واسطه محسوس [illegible] ایشان است تحفه تصرف دست از این
بهره‌وری [illegible] هر جهت [illegible] استعداد و قوت
دولت [illegible] حشمت [illegible] بمعنی [illegible]
در اجابت دعوت حضور [illegible] محوله
مطالب مهمه حکومت خود را مستحضر و ملحوظ میکنند
مجموع استعداد [illegible] و افواج [illegible] بمعیت
با اجتماع ترکمانان [illegible] اگر [illegible] و حسن [illegible]

[illegible] ترکمانان [illegible] در اجابت دعوت
بعد از این تقصیر نکنند هر کس [illegible] رسید [illegible]
با بسیار [illegible] و [illegible] مقصر [illegible]
سلاطین [illegible] واسطه [illegible] از [illegible]
خود [illegible] در مجلس خاص از ضعف [illegible] شاهانه [illegible]
با استعداد [illegible] و [illegible] بهار و [illegible] نمودند
از چه [illegible] بهمانی رسانند
اولی [illegible] ایران [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] (الله یار) خان
از [illegible] آن [illegible] غلبه [illegible] خالی از [illegible] شده
و [illegible] امیر (حسین) خان [illegible]

و (حیدرقلی) خان سهام الدوله به ترکمانان سرحدات والد و
وقائع و الدره ایشان واجب در نبودن (الله یار) خان ترکمانان مرو را
منع شدید از تطاول در گز رسانید

(کیومرث) میرزا عمید الدوله و کیل الملک مرحوم از تربیت او
بهره برداشت تبقریبی عاقل و دانا حاکم شهر و نظام
شده و آن ولایت هم سرحد است که باب داغستان و هم مرکز تجارت تبعه
روس است مهاب موقع ایشان را تبعه روسی ترکمان پیش القادر الله الذی
در زمان حکومت دیگر او بسیار اسباب رسید که حفظ
سرحد نیز کرده کذا ارکم ظرف در نظر نسیم سیاست بیعوار
است که از اهالی این ولایت عبدی کرده و جان مهم ... که رفته از خانه و
عیال خود را که ... تنظیم ... از رعایت کلیه ایشان را ابدا ...
عدالت و رفت و ضعف الطالب و المطلوب هرچه ارادت دارند

در ابد تسلیم رایات شد

از کرمهائی که با تجرد و چشمه سار رایت کلیه پرورش یافته‌اند
چهار کرم است که تا اعلی‌حضرت چهار روایت باعدام و نفی آن مشفق و موفق
نشد خلاص درانند و رایت کلیه حالیه نمود که وزرای سابق تجربت را
منزلت و ولایت سوء در کلیه عهد سلطنت می‌نمایند این مار زهر را باعدام میرزا
(مسیح) دوم مار پر زهر را نفی می‌نمایند (ابوالحسن) خان سیم اصفهانی
بدتر می‌نمایند (حسین) با وجودی چهارم حمام ... نظر در مشهد (رضا)
سرحدداری علاوه و حکومت آن اصلیت تعهد غرابت
ذات الحس که همه آن ولایت را ملک موروثی و خانه قدیم
خود می‌پسندد و احتکار گندم و جو و امان ظلم و جور مقتدای
حکام و ظالمان را هام است این کجا خشم که ... که گاهی رمز
خاروت ... فارغ شده در انگی و از ... بعضی گری و عاکس جهدی وارد

(ع) ای خسرو فرخنده اول بهار بی‌خزان وقت لقب او به ماه منقش
وحید بهار خوش خط و حال معروف است مقدم سلیم و سیمبر گشت خود
چنان زهر آلوده که یک نفر از رشک سوز هر آن بنیت که حق جو
لت حب کنند روایی قسمیه وجه ادعای حکیمانه دست بی‌بدیع هیبت داده
ولات و اید ... با سبق کرده اگر ... احکام تضبط محور
معصور است جمع ... بصر قصبه و گونیت واقع
حمام جمال و سیر ... قصر شیرین ملک طوق آو
شده کاش (ع) این جمله بلند ستوده ... شدی
دولت بی‌عدد میشد خلق از بغداد و ... شدید عمری
است عشق محجم از قید آزاد و مجموعه المذاق و عشاق
عرب از اهل راه و درجه اطلاق ... طیر اکمل ... والله
سکو اوستاد چندین شعبه منشعب کرده و بکلی هر شعبه و منتخب شده

مدت داخله او در کف و کالت وزیر مالیه مخفی است
و در سلوک ... ابواب ... اشرف ... جلیل بود
با ارزال ... بکنند ... چون ... بلند
که الوند زده اند ... بیشه ... بکمند ... شهر ایز
حظ های ... از او لو کالت وزیر امور خارجه است معقول
خطوط سرحدیه ... صفحات ... عمالک ... کرده بیش اند
در عین ... سرحدات طریقه دروی حیثیات کرده نگشته و بسی رفته
لذ ... مماثلت رفت و روشنه ... فضلی لطیفه عشره
... نظم ... شطر ... کرفته
شعبه از شعبه ... دستی هوده ... مرکبات خاک
قدم او ... البصر خود کرده تا رتبه امیر تومانی یافته از زبان معلم ...
در توضیح اصول ... تحقیق ... واقع شده ... و بر دل درجه و بعد ...

که تنازع عاملین است ز معمول و حدکوی ام چقدر بارها ب
در وسعت خیابان شمالی ارک که های قورخانه بیاکه رو شمالی درب وابای فاله
جاهمی بجهی سنه آلی آثار را بطوری کشف کرده معلوم
شد ایران صندوق خرابعت بود دیگر حیات بیت
روزهای پنجشنبه در هنگام شلیک توپ و لعنک بصدای تخف
شهامت بدینه که دهلی باروت کم قدرت تیرانه
قوت دهانی قورخانه باروت دهلی باروت چرب دائما دینهای
ایشان بارنت در شهر از لی داهی بسیبای حرب کند حتی
میلد (عیسی) دهی بار کرده است در شهر بنهان شد و بعد از
هستیل باز دید جزیره بید
از دولت (علاءالدوله) نظم و نسق بحج الهر حاصل
جز در دسته های دیوان مترتب نشد بلکه بنفره دیدن دیگر از
رسوم پیش و تبریز حرارت هولی شد و بار و ط و در یزد و در

سوم ملکیه هر نظم و قورخانه هر دو ریاست و پهلوان رتبه وار
ترس تکالیف شاه و زیر حکم دم سلطه منیه هر شش سال دارد
وسطی ز دور خاتم اسنادهه بتوجه کار کشتی ادبیه هم بحکم تو ایران
اسم و منصب تنها بضمانت بدن و شش گلی ابرو و برجستگی اعضا
و شهلای چشم و عرق خوردن و کرک
اگر سال و ماه در اسپای ضایع منتظر روز کنند ان سرکوب سلطه و
وه دراکه و زیر حکمت سوچ میکنند ار شرا و آلوده باشد ولی احرار
و زیر حکم کابلی و را مجبور به نفر حوادث فوقها حساب تصریح نمیشد
کار زیرک تسلط از خبر شاه لهم که بانی حکم کشیدند تا به تخت با
و اگر در این سلسله حقیقی بسته دهی مید است از این او احاله

اباکند (لن یصلح العطار ما افسده الدهر)

نفس نیت و غرض در خصم عدل و انصاف است تا دم مرگ در جبلت مُغیّر این ایران

محمّر است و ذریعة الامان در این منصب بوده ام رازرو شبانه روز ای

شرق و غرب فاقد قوا در قسط و عدل مملو نمی بینند ایشان جلوفرق و تطمیع ایران

معاملت او چیست مدارت و انها در این دعا (رب عامل لقصد کرو

لاتعامل بعد ذلک) درویش ارباب طلب قدم سود در این اعتبار جدیر از

ذکر ایش فاتح خود بر خیزند ولی چه بر ادرتیه خود شاید بر ولتی

نشاید

پیشتر بعضی اعضای ال ال اولاد و اصحاب وزیر بید و احباب وزرا

اکبر آقا سردار که از ارشد اولاد است و شنیده از همه عالی النطیه

کالشکره الوافی فی صدر الکلام در صف السلام را آن وفاق دیرینه

همه طایفه تقصیر علیهم نهادی در کوهی سپهدار پایان فواج عوی

فرمان میدهد بشاش گونه بشاش مصلین میافتند بهر آنها

مش میدهد چپ و راست میگوید و در تعقیب چپ کینه دارد

اصحاب و اولاد دشمن بهک بونه و قوته در راه حد و وستان اللذین اصحابهم

فی ذواتهم در فتح حق تران شنیده انگار سماعون للکذب اکالون

للسحت اطاعت میه حتی آن برابر تعمت با مروی نهان حرام

است و حکمات تبر از عقل او موزون و موزان

نه بتر راضی طرفین

از متحاکمین هر که اتصاف بی معتبرات ذی الحق است و اهد

هیچ خواهد واز محبس سازنده در دیوان عدل جلو نه سخن گفته

کی راه در صورت لهی شرع آتنه بر سیرت ایشان با حقه

بهتر است که دست تعدی قاهر و ظلمه پس از این کوتاه و کشیده
پیش روی منزید و بیشتر بطلبند
نتیجه آنکه از حرص و آز این همه که هر که معلوم است که از
منصبی که است با کبر سن و هذا الحال است ساق و
انتهای عمر حالیه وقت کم از زراری و سکوباری است
بهره برداری اگر که کرامت حالیه و قرون خالیه او بهیچ جهت
هزار دیوانه عدلیه معینه دکان خانه زنی نیست هرچه
بخت میشود این بدبخت بازنه عالم معهود در زمان سعدی و فقه
ابی یوسف قرض نمید هر از خود از غیره عوض
بگیرد
اعیان عراق و اسیر الروس بلاد در حقیقت از
ظلمهای مزم رعیت کیسه زنگی کرم نشسته اند و
هر روز عدالت پناهند و جان ظلمه لحقیه بکل

متجاوز است که بی آب و نان در خرابهای شهر بسر میبرند بهشت
جمعی با احتیاط اینکه اینهمه عارضه در این قحط سال ها از بیش و طال
خود عفو کنند عاقبت خراب خواهد شد و بیم مفسده اعظم
خواهد گشت شفای نفارش قهر در رفع ظلم و تغییر حکم
و رد شدن رحمانها و احقاق حق رعیت دستخطهای موکد
صادر شد (ع) در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد
در این مورد اغماض از حق و از دنبی متممی نشده کمر
نه رعیت است چه دولت است پادشاه بیرون ... است
رعیت میشود مگر نه خیانت است بجز از حل شبه قسم
در باطل کار تنظیم جدید دیوان خانه عدلیه عارضند
گشته و عارضین بیچی کمه تا رشید خانه که در واقعه
مروت نمای بی اسرار ایمانی حکم بجهه بحکومت (نور محمد) جان
یتیمه ترکمان و احکام الالهی از که بموجب است از دیوان

۲ از اعراض حکم

۲ و این ستم

بلخ را راضی شده اند

یا مقوّم الدین و مقدّم القرآن یا سلطان الدهر و

حجة العصر یا ناموس الدنیا و یا ناموس الدین یا

حیّ علی دیوان العدل و هو الّذی له میزان العدل ان

قصدک الی جبینک فاذا هی حیة تسعی ای نخله

طور و نخالهٔ تو طلعدات منی بمنزلة هرون من موسی

معجزهٔ موسی بلند نما ید و بیضا سوز از خانهٔ دولت را

بکار سحرهٔ تعطیل سو تبدیل کن آیات تسعه را

تحریر به حبوه و قمت پر حطب جهت بکو (انهم عن

السمع لمعزولون) چون ده پرده ندارد بی

پرده حرف زن مگر نه در مدیح تو گفته اند (ع)

(در پس پرده هر چه بود آمد) فتنه ها همه خوارت آورد

فتنه ها زیده خراب کرد فتنه عجمی است

ظلم و ستم رجال اکنون تنها رعیت نیست طبقه های

ایران سوای جمیع مخلوق مظلوم تر چه هنه قشون ایرانست در اینها

از مفت تنه با دشمن مقاومت نتوانند قشون ایران که از روزیکه

نوکری محسوب میشوند چاره گرسنگی و عریانی نشده در

مقابل ایرانی خصم جانکاه چون سکنه ملک ... مسلسله فحاش

میسر نشد جان فشانی و جانبازی از القاب

چاکران پادشاهی است پیشنهاد خود کرده تا روزیکه

روح پرفتوح آنها با سید وجه برات قبض مقوی

[illegible] درجهٔ شهادت میرسند و هر روز نیمه [illegible] بند و

و ننه [illegible] (کشتگان خنجر تسلیم را

هر زمان از غیب جانی دیگر است)

ز تاریخچه امور قشون ایران به خجالت و ریاسیه [illegible]

آن اسب همیشه منتظر آواز دهل بود از میان رفت
روسها نظام را از خوف آنکه حرکات ایشان است داولیه انو
و شور از ناحیه صاحب منصب دچار تهمت نشوند خود را از
تنظیمات قشون کنار کشیدند اگر چه پس از آن نو شدند
در کوچه و بازار گشتند متحمل تکلیف آن اعضا نمی‌کنند
نشر او شور از کار بردارند و چشمها نیز هم گذارده اینکه گذارند

از علامات حیات توپچی و سرباز ایران
همان بی‌صنعتی است که به کار نمی‌آید از طبیب و شیپور می‌کنند
عقیده با کوی این مطلوب صرف منزل و روز تا آخر
و ملبوس آنها یا کهنه شخص بازار است اگر حکم شهر شود
از سرباز درب خانه‌ها میرود خیرات نیز و ترکمن
نشو بی‌تا خیرات عیدی سه ماه و چهار ماه در به خرج
وقت للدیوت انها بطور پیشه خدا اعلم است

چه رسوائی بر سر خواهد آمد
باری باید حربیه و کفایت وزیر یا آنکه اگر کسی دولت ایران
نقشه رخ بدهد دولت بی‌حاصل در نظر است
خود قدری عجله و شتاب کنند و در صدد تصرف
از ولایات سرحدات ایران بیفتند و کار به جدال بکشد یا در
داخله مملکت اغتشاشی رو بدهد مشکل در
(بابیه) جمعی از جان گذشته با عادت که دیده و شنیده‌ام
منتظر بودند یا کهال از خفایا بیرون کشند و حال
دولت ایران با این ضعف قوه حربیه چه خواهد کرد
چرا اینکه نقش نقشه ایشان رحمت بیند و تهیه
یک فوج قشون درست شود یا از این صورت
نبیند و بعد از آنکه از جانب تیس کند
کند تا خبر مطلع شوند هم از قطعات نو ابعد الدو

نواب معزالدوله پسر دوست و پاکی کند

معاندت رئیس کل باب سپهسالار که سابقاً متعلق به آن

شخص بچند چیز باید حمل کرد اولاً آنکه زیرکی بالقطع برده

طبع موحّد جناب آقای وزیر آنکه راضی نشده در حق

دیگری استعمال شود دیگر اقتضای حکمت آنها از

دوستان قدیم اجتناب داشت جایزه تنکلی نهایتاً به

بدینمنوال داد دیگر بقول عوام عشیره بالمآل معهود زیاد

است

گرنیمی از ترتیبات حمل خارجه اطلاع دارند

مبید نهند در وزارت جلیله و مهمجات که از اول

حسبه است این رتبه را از اندر وزارت جلیله

نافع او شود حیثیت آنها مهم و جلی باشد قطع دیوان سن

و حکمات دفتری در این حواله سال اش اگر او حسبه کرد

لهذا هرچند این وزارت ضعیف شود بیک تقویتی کند

به همه کس متشکر شده استوار آقا باید گرفت آنکه شش ماه است

که خارج از اول سپهسالار گرفت مهمات نظام و غیره

مرجوعات او بالفاظ مهمله که مبدء آن بیمعنی و تسلسل بود

بهیچ خبری پیوسته بنیت مهمی که است عزیز دولت شده اقامت

با قهر گرفت اکثر شده و از سبب درویش بادشاه دیده وصدا

بهیچ است جمع نمود ولایات کلیه اوقات در ایران مبتدا و کل

شده از خود سوکه عجب و کبر و خودبینی است در جاده هم ظاهر میکند

امراء عمل (عزت) خان عزتذاف امور قشون مدور غیر از

همواره اقتدار منزله پیرین تن و سفد مفوض شده بمین همت آقای

این شخص کافی میدانستند در امر جیره سربازان که اول

شهر ... تنها دست مرحوم (اسمعیل) خان خزانه دار معظم بود

که این

قراری به هند که زحمت آن توجه مبارک پادشاه رسید
تا به نظم دیگر چه رسد
از کتابچه‌ها تنظیمات قشون که مستبعین اروپائی نوشته‌اند
و در دستخط‌های اول موشح شده است (وزیر فرد و رحیت) عرض
غریبی دارد دستگیر بعد از آن اهل تجربه و وزارت جمعیت نقره
خاک بر سر ما شده بعضی خودمان بود که بندار ریم و مقلد محض که
فرنگی بشویم و ریش‌مان به دست چند نفر جاهل مقلد شطرنج
قشون دستخط آیا است و بتی جاه در آتش افتاد بیگانه
کارها به بند افغانها که در دولت صفویه بود منقرض کردند
رتبه داشتند تنظیمات بلد نبودند (یا ندر) در هر جا
افغانها را پاک کرد و تمام هندوستان را گرفت قواعد
فرنگی مید است حتی این چیزها را نمیدانم شغلی که شده

بسیار معمول کردند محض آنستکه من از کتب بیرون بیاید هنوز
نفر در این سینه از من توقع دارند تخت و طالع جری آتیه
محکم ندارند و خوردند حالا که بجائی رسید باید گرفتار این
بحث کارها بشوم با ضعف حال این نفر از وجود اشان امری
متمشی نیست بعزت نهادی کار اراده و مشیت الهی تعلق به
نگیرد در وجود شی آنا چه جهت شان موجودی شکنند لفظ ما
مردی هستیم موحد و درویش و جهت این اشخاص مغایر
درویشها است راه اختیار و رتق و فتق امور را
بر برادرم سپردند و اینها هم با اسم نامی و بدنامی
در فضائل و پیش ما از اصحاب است علی الغفلة الحضر
میکند تا موقعی که بدرستی آمد و ابن بنت زد
یا از اسباب عهده که در اعدام دولت مجبیر دارد یا بتعلق امر کلام

یعنی نهنگ که بجرب نشانی فوج را التجا کرده و از نیرنگ
فوج بیرحمت رنج وکشته و افتان میبرند بتملق نشانه ابزاری
یا تفوق و بلند پروازی معجب شکستند سربازان نکلش و در آینه
پیش سربازان داخل آدم نیست اگر یکی در جنگ آتش رسید
اسلحه آتش را میزیرد ولی از آدمی هیچ سرد سربازان تحت
اگر از گرسنگی میمیرد صدایش بیرون نمی آید
این همان سربازانست که در هوات شکر گرفته و تا
حیات داشت شکمش سیر نشد عوض شده اند

در این فصل مدحت سربازان و تصویب عهد غیرتی
ذریعه سربازان ثابت میکند ولی غیرتی ولی کاهلی تری کاوی
دولی دولت ایران زیاد قیمتی نیست و فوق همه ذمائم
اهالی ایران اگر دولت و ملت را دوست بهره نشنه باشند

این‌ها آوردن نقاطه اشخاصیکه در پایه سیر اعلی بروغ
و مزاح کردی و مزاح و استهزای ایستادی غفلت خاطرها
میشوند بهار را داخل چیزهای موزیه شمرده دروغ

حسب طبع هر شخص دارند

پیش از اینها اگر ارشد اید گرسنگی حرکت بدنو جی
از افواج میشد اینها و خرابی میکردند بجهت لقمه حرفی
در سبک و سریع الهضم و مختصر نوابهن شو نمیکردند
یعنی زشت‌ها می بستند و نانها نمیزدند در اینحال
سنگینی اقامت کرده سربازان سو بهمه مطوح
یعنی سربازان لقمه ایست در هضم و سنگین زاز
وجع جوع علاجی دیشی بر طبع الم و صاحبان سیف و القلم معجب کرده
انصاف از حق نمیتوان گذشت از خواب

در گرمی بیگانه و رعیت کشته کار رعایا با آتش شد و مقدم بر آن جمع مرد
ملکی مملکت بجهت آن تنبیه بر آن زدنی است که از کرنسکی شوغا و شورش کهنه
دین پیر کشته طریقت و مرشد طریقه حقیقت با چشمه و شکوه را از اسباب
حرب و مکتب آلات طعن و ضرب بیرون آن را تا حشو وارد درویش
تا درویش ها و ایشان از آب دکو دانست و تنبیح نشده (اشتغال بهمه)
را بر هر فنا آن کو دانه نخواهد تنبیه میشد هنوز کوکش هم و
نشسته بحضور مبارک نمیرخش زنان (اشتغال بهمه)
بدون قصد کار دانه خواستگاری کنند
از دین وصلت کند خدای جناب آقا صورت ایشان شرعیت
دولت بدون هیچ یک سستی را اختیار کرده و شبه باقی
بماند در احوال همینکه سخت زوال بر هر چه مخصوص رسیده
بخواهشها یکی که ممنوع ملت و مذموم حرکت است میتوان

دست پاش باید شکر کرد که پایه ابرام از درجه مخصوص باید
رفت و جوان رسم الحق کمال ملتی و جوانی راه جان ایرانیش
دولت را بر صبح حمله شب تاریک آن میرسد
تا شخص قوه کار دانه را بصورت بدین جناب آقا بالفعل از ضعف آن رانده است
معتبر است به دارزن آن غرت دولت بود از دین حالت سلطنه
بزرگ رحمت صاحب حضور رجوع کرد، همه کس کرم گرفت در این
کار به جدید معلوم با خوب بیرون کرده کند مثل شعله جوانه در آن که
هوا سوط کرد از بدایت یک نفر از حکام خند
بی سر و کیسه بیرون رود
در جوان کار مجوی کوی سبب بعد از دین آرزو و آبت در حضرت
هر کس هاون بجهت جب رتبه جلد کرده در کنار
آورده اوست با وقت در پرده او بوده و کیر احوال ممتع
بیت بزرگه پادشاه محجوب است و او بی حجب و بیگانه اع

بی حاجت در الفاظ خارجه و در آخرت چنین جلوه داده
ردّ صوابهای بهشت الهی تابع سوی ناصواب او است و
جمعی از متمولین سو القای این شبهه بیراهه کشیده
و تحت نفحه

انبیاء گفته‌اند چون حق تعالی مشیّت خود را بقومی بلا نازل کند
اهل آن را در صواب از آن قوم باز گیرد و از آن بلا که به برکت نیت
جناب حق همه بلاد سوادها کرده و جمعیت منقطع شده و متوالی
قیاس کرده تدبیر است رد صواب از آن است
مملکت برده شده و رستگاری آن قوم گذاشته
ناصواب بدرالیه جمیع امورات از اهل غفلت بیگانه
چه چیزها که نکرده و به بیخ‌ها رسته شبهه‌ها که چه
مؤاخذه که نشده

در بلاد دیگر نظم آن رشته برهان سوکرده اگر از آن
جنس حیوانات موذیه نکرده و دنبال نکنند که
بازوی عقل آن قوت و حفظ امنیت و آبادی دولت

باشد و اگر دانسته دفع اهل حیوانات موذیه سو از
امورات خوبیه میسر است دور از هر فکوله خواهند
کرد در این اول از همه این حیوانات موذیه ایشان
سکون تخفیف اعوان و انصار ایشان میرسد سوی حفظ و حراست ایشان و جواب اول دیوان خاصه
ایشان در عواقب امور بینا ترند این اسباب را باید
عقوبت شود می‌کنند باطن آن نقش آن در نور
دیده است و کلیه کارها را نقش بر آب میبینند و
مترصدند که علی الغفله رشته امور را یکدیگر گسیخته
بهمین نسبت با هم کسالتها حاصل است و از بدین نقار
ما حاضر است اگر یکی حتی ایشان را بحال در حالت بیکاری
از هم بپاشند و حالت حاضره از او سؤال بکنند جواب بگوید
اسرار و طبیعت‌ها به جناب حق

یکنفر زردشتی از کرمان آمد سکنه بیت نفر ببیند و
از آزادیهای قوه کاذبه در کرمان دیدم از تو کمان روح
(و کلید مملکت) بفتر و او با کاملیت پیش از اهل عجز تسلیم

ببینید و حساب بکنید معادل یک بابت جایی
بجایزهٔ اعلیحضرتی داده که کلاه حکومت در مقابل این ضرر نخواهد
نمی‌بخشد که از غفلت و بی‌اعتنائی در حفظ و طرح اعلیحضرت بعهدهٔ دولت
مصدقهٔ اعظم و سلطنت اعلیحضرت هزار ریال از دست رفته

از ارباب عقل و تجربه توقع داریم با شعار سعر ضرر ما همراهی کنند
و ما گویند بعد از آنکه غلط و قرض درامور یک دولتی
باشد ما کشیدند تکلیف اهالی این مملکت چه خواهد بود
چرا که بدون کتاب اصول آدمی و نظم مملکت بیت مجلس را که
تشکیل بدهند اعضای ریاست آن مجلس بعهدهٔ
غیرت باشد چنانچه اهالی ایران در دنیا این
کشتی حیات ایشان بگرداب فنا نزدیک شده
این مجلس صحیح اعلیحضرت را تشکیل خواهند داد هم صریح امیدواریم
در نتیجه این مجلس نظم و ترقی دولت را که
از مجلس افتاده اند عضو شریف به پسند حرف مجلس را

را منحصر کنند به پست‌ترین پایهٔ فروع تمدن یعنی
لشکری است و بدانند که این اوقات نقل مجلس است
و سرعت بمدارس و دبستان‌ها سواد و بچگی بی‌ریشه
مردم از تشنگی و گرسنگی میمیرند تا صاحب عقل و
غیرتی در چند روز دنیا عالم بکلی مملوک چه مقتدر کرده باید
بشود و بمقتضای قواعد حقوق بین‌الملل ممالک اروپا
را دارا شده عادت کرده این باید

سفارت با از منصب وزارت جنگ اکنون
اطلاعاتی کسب کرده که اگر همه اینها را در این اوراق درج
کنند هیچ قسم لقب باب شدن این
شخص در امور ذات قشون باشان مجهول با جهات — است
در حوادث ایشان ثابت قدم و رزمیه خود را
وزیر جنگ بید ... وزیر لشکر ... طرب است
دیدن ... طلب ... کمان ... میگیرد ... در میدان — میکشد و یکی ضرب

مشق کمانداری میکنند و یکی در میدان از رکت [?]
بطلب کاری مشغول است
در حضرت بلوکهانه [?] هیچ پوشیده و پنهان نیست
معاملات خصمانهٔ این دو نفر بنجک [?] بزرگی معروف است
نه بخیر خودی و صرفه جوئی دولت (شعر)
خود خروش [?] نیا امری در جنگ است چون [?] اندر تمعوم [?] یک کارند
همچو کرکان بدر از هر [?] بنجند دشمن یکدیگرند و بحقیقت یارند
روس را نظام این اختلاف و جدال مذورانه [?] را باور
کرده در طریق خوف و رجا ضلالت و هدایت
سلوکی دارند
از روزیکه این منصب بان دو وزیر رسید الحق
دولت ایران خود نوشته ام نمی چند [?] هیچ منصب بی
شایستگی و استحقاق بکسی داده نمیشود رعایت کلیه [?] پاسخ
به بی حرکتی معروف بود از این طعن کناب [?] بایف [?] ترا

و این دو وزیر یکدقیقه از تحریک و تحریر و خدمت دولت
ایشان فارغ نیستند (ع) حملش از باد با بشد مدام
از قوه کاذبه نیز بخطوط شعاعی و علامات دروغی
سرًّا و جهرًا اشعار و امدادی می‌رسانند همه همت دل
تمام فنون مصروف بتمامی عهد قشون [?]
از ابواب ثلاثه علم جنگ (اخذ الجیش و حفظ الجیش
و سوق الجیش) تنها همان دو شکنجه و تعذیب روحانی و جسمانی
اختصار کرده اند اهل مذمومه امثالی [?] عذاب جسمانی
تحریک وزیر جنگ موکول است و آن عذاب
مرکب است از سه ماده اول نوراندن [?] فوج دوم
نوزاندن [?] چادر سیم شکار کردن سرباز [?]
اگر تحریک وزیر جنگ شدید الاثر شد و معتبر
افواج پراکنده شدند طبلهای قدیم در ضمن تقلات [?]
جدید زنده میشود و پس مانده پیش می افتد و اگر

تحریک از غیبه مقصود چنانچه ماند و سرینگ و ترتیب حجاب و
عاشر و حقیقی امر در حضرت خاقانی مکشوف شد وزیر
جنگ مستعد است بجای تعذیب اهالی کن که اِل مستقیم
او سرینگ و ترتیب نزدیک اعضای اینها طعمه تازیانه است و
با تمامی املاک خود و متعلقان معرض بیع شاید
مبلغ جریمه چند نفر کسی که او مقصر شناخته است در تقصیر
با مأمول وزیر جنگ بجدول پیوسته و بصرت و هر روی
با او است (ع) تو گر و ردی اگر هفت و اگر طاق آید
عذاب روحانی به تحریر وزیر لشکر مفوض است و آن
عذاب مرگ است از حیرت است این جوان نفقت و موقف
ساله هنوز ختنه [illegible] و اطفال نابالغ است کله
ارباب قلم از این ریش خود را زنده تیزتر شدند
آنچه از قشون [illegible] نشنیده ریش را و بخشیده لشکر
را بهر چه پی زدن امر کرده است الی که باشند

و نیز ممالک چین بلد عجب مظهر قهر است روح که
قفس مقید تا یک زادت ماه مهر آید
از جیره های یک پانزده روزه موضوع می‌شود و یک ماه [illegible] روزه
و یک هشت روزه از مواجب یک ساله بهره‌ور نمی‌گردد
و یک [illegible] و این ماهها به نشستن معروف شده
و در این کشور هر کس معذور [illegible] انداز همه این
قشون چه [illegible] و در دفتر با اسامی اینها ثبت شده
یکمرتبه دسته [illegible] آراسته [illegible] مأموریت فوری
معهذا [illegible] حاضر شده [illegible] عادت [illegible] دختر
خانه است از جیره و علیق [illegible] حمل [illegible]
رسانند [illegible] کرد [illegible] مأموریتی [illegible]
غنیمه که [illegible] فوت شد [illegible]
دزدان و [illegible] و غیره [illegible] فروخته و
اگر [illegible] در کسوت فقر و در [illegible] معادت
در قشون [illegible] اگر [illegible] آرا [illegible]

ابو [illegible] کتاب

در جلد کتاب وزیر لشکر در سند و معال نوشته در
احاد و الوف قشون ظفر نمون یک صفحهٔ باطلی بهم رسیده
در جمیع آنها را باید از راه دعا شمرد نه از راه دغا
(اللهم اهد) پادشاه ایران سواد رقمی را راستی
کرد به دستگاهی میگوییم و علاوه یک سپاه نصف دخل
این وزارت حق السکوت ها معرز است و نصف
دیگر با ملاحظه باین وزیر تقسیم شده بهم حق التحریک
و حق التحریر و بمخارج اطفال ما بر و صرف میکنند در این
که وزارت اهم مثل وزیر لشکر دزدها زبردست کوی
ردن حقوق نوکر تربیت شده همه مأموریت دارد از
را آنچه باین اسم در سال از بابت خارج قشون بخرج دولت
آید تمامه ضبط کنند و هشته این دزدان که
دا اگر و ببرند در ارقصی بلد سر حد و سرحدات
جیره و مواجب یکنفر نوکر رسیده چه کنی میکنند
ماخذ او خذ لشکر (لا سیح الحی الله من ولدت حین ساعت)

روحانیت قشون ایران افسوس دارد از اینکه پادشاه ما را
در مقابل این چندین بار استماع این کلمات که تشریح حال قشون ایران است
گوش فرا بدهد و این الفاظ رقت انگیز را استماع کند (اما انکرت
نعمة الله و ضلعها الف لطمه و ما شربت شربة الله و بعدها
الف ضربة) این قشون با اینکه عبور خود را بر یک سرازیری
هولناک می‌بینند باز خود را از خیرخواهی و غیرت کیشی
معاف میدانند و با این حال میگویند تا وزارت جنگ
دیوان با این خسوف و کسوف مستبد است پادشاه پول
خود را بمصارف قشون و مهمات حربیه ضایع
نکنند رعیت بیچاره ایران الحق از شدت ظلم و
تحمیلات با کوار یک حالت و هستی بهم رسانده اند
در نهایت را بهیچ چیز نمیتوان تشبیه کرد مگر به نیضهای
بی بضاعت که مرکز بالای رحمت روح خود را روی سیل

خدا رسیده اند و در پادشاه یک تغافلی هم رسیده است که
تا مجبور نشود در مقام علاج کار برنیاید پس بازاران ارایه
اگر خبره میرسد همان نقطه موهوم را یکماه ان
کفاف نان گروه زهاد را تحواله کرد در بوجات
منع و تاخیر بهمین تسلیع بزند تدبیری که اراز رفت
از خلوتیان انیس یقین شد با آن رسم کمتر ادم
دیده شده در بدو امر تابعیت لفظها نت را حرف و جلف اداب
بخلوت نماز میگزاشت و بجماعت نماز میکرد همین
معنی منصب را داشت بوی فضیحه و دنبال او را چاپلوس
ست کرد که دامنش از دست رفت جامه سوز
از زمین رهائی داد و خاطر را از دو همین تهی دستی خالی
بدر جامه فاخر در پوشید و بمرکب خاص زینت و بکوچه شاه
چپ زد (شعر) گفتم چون رخ زیبا تا نشیب
گفتم چون سیل رفته تا ارسب در تصدیق زوال

شکنها و کلد و تولید ارزن بهم خورد و خراب شد
و با صرافان شهر شریک سایه و آب نقد و خرده را
اندوخته کرد و هرچه باقی نوخته بود با تلخی گوشت و شیرینی
عفص و ترشی رو و تندی خوره بخورد بیماران داد
و خشکه قصر گرفت (ابن ضره) همایون در این وقت
و بیشرمی و نگاههای خیره و نطقهای گستاخانه واضح
میکند دولت ایران در مطالبه حقوق حسابی خود
عاجز است و ناگزیر است از اینکه آدمی مثل او
منتخب کند لقب بدهد تا مقدم بو عصب کند با وزارت
انچه حقوق حسابی دیوان است بدست بیاورند و دیوان
دفترخانه یعنی دفتر قیچی بساق الذکر برای خود
جمع آوری میکند و چیزهای ضعف الوصول از برای
دیوان میکند دفتر عقه وصول الی عوض بنام لیکن دیوان آن میرند
برجمع مجلس نظام بیک ترتیب شده است محمود [illegible]

مرضیة الفعال بلند نشد است که راز دقت کار کند و این
شعر زاد از اسیر شعرها ترجیح و تقدیم دهد (ضیق علی الفضاء
و فوق علی السماء) تو هر رنگی که خواهی جامه میپوش
من آن قد موزون میشناسم لباس خوف و خشوع
پوشیده و با کمال خضوع میگوید کیست تشنه زلال ازل را
از آب حیات ممنوع دارد بعد از آنکه شب ها همه شب نهالو
از غم خلع گرد غم محبوس را امن داده هر چه هست
بلع کم در خلوت کرباس و ندیده هوت و خاص حرم راز
بدو این سروج میکند رجب الفطع ماه بماه عهد معین
میبرند اتصال او بیکی از مقربان کاینات گفته است
در کجا پیراهن یوسف است و دیده در از حزن سفید
شده بوی او بینا میشود و بهمین سبب از فرقه گوز
عار دارد و تا قیامت با نهان کار دارد از محبوس این حق بد میشود

همان کدورت است که مانع آن حضور قدس میسر نه بادی آن
از شدت لطافت محسوس هیچکس نیست (عند ذلک
اشتعفه رتیکو بدان قیامت سو) اثر بیک فرار
اسمان تو تجلی سوزت گرفته مست باده عرفان است
و محو لطافت جانان فریاد میکند ای مسلمانان اگر بر من رحم
نمیکنید باری بر این دل خسته رحم کنید که عمریست حسرت
جور الخ کشیده‌ام و رمق ایشان کشیده شد در این اثنا
از هاتف غیبی میشنود که ای کور باطن بکدامین چشم افسار
کار بدبخت زیان است که صد لت از سکوت او
نکته گفته است و نفعر رادم بیست که علیق اند عطای
یوسف آباد سو منظم کنند متتبعین هر دولت راز
روزنامه جهان ... نتایج علمیه و فواید کثیره برده اند
از این روزنامه جهان چه بهره برده اند عذر وزارت
علوم سو بعضد رکیه علمای اعلام در نشر مباحث علوم دارند

مقبول میدانیم لکن آنچه حالا در روزنامه منطبعه اخبار منتشر در
بلاد خارجه اسباب صحبت و خنده است وزیر علوم
مورد طعن و سخریه در سطورات اوراق روزنامه و
منظومات آن بمرد حشم و خدم دیوان و بدر رد یا
دولت بواسطه میکند و عبارات مصرحه روزنامه
خبر میدهد مواجب و استمراری و خدمتهای دولت که از
دولت بنوکرها میرسد در ازاء حق قدیم است
در سبب فزونی و بیکاری است که میدهند و اگر از کسی درایت
کاری روی بدهد تا از طرف شاهنشاه اسپار مخصوصی
بایشان وعده نشده بهیچ خدمت اقدام نخواهند کرد
دیگر از روزنامهها چیزی نوشته نشد چون حاکم اصفهان
برعایا خوش سلوکی کرد لقب خانی با و دادیم با جبه ثمینه
مرصع و حکومتش موسع و کذلک سلطان ابراهیم سرتیپ چون امراء خبیر
همه بار را خوب داد رتبه امیر تومانی مرحمت شد یعنی حکام دیگر

بر در خوران اعتبار نیستند همچنان بدسلوکی مینمایند
وان سرتیپ از جملهٔ این عادت قدیم خود پامال کردن
حق نوکر است دست نکشیده و البته این ظلم و سرتیپ
از جملهٔ این عادت بصرفه میداند در باب آن احتیاط بهیچ وجه
رعیت نه از زنده در نمره (۵۴۵) مینویسند در محمد حسن
خان قاجار اسباب چرخ سکه آورده بچرخ ریسمانی
ملحق کرده در ازای این زحمت و اهتمام وزیر علوم نشان و حمایل
سرتیپی مفتخر شد و به و نفر از همراهان او نشان یاوری
و باقی انعام نقد مرحمت شد یعنی اگر خان موصی الیه و
همراهان او زحمت کشیده بودند این حالت معطله هرگز
در زمین شمیران با این همه قدرت نمیکردند و ضرر آن
چرخ بچرخ ان چرخ عائد نمیشد بوزارت علوم الحاق
مأمور روزنامه است باید آموخته در روزنامه
اوقات از امور پولتیکه خارجه بوجهی از چیزی بیان کنند

در این زمان صدر اعظم نبوده

باشند تا به پیرایه این حالت در نظم مملکت و منافع ملک و ملت
و هر چه هست شایسته نمایند تا کثرت اخبار و حوادث جمله سو
ذکر نماید منشر وقوع ناخوشیها و حسن معالجات اطبا و تدابیر
حفظ الصحه مفید و رقم شدن ادویه مجربه مستحدثه
و شفا یافتن نفوس و طعن و توبیخ با حوادث و بلایای که
در وقوع ناخوشیها فرار کردن ایشان سبب وحشت
و هلاکت سایرین بلد شده و مدح و تمجید اطبای روحانی که
در ظهور حوادث خود را با ضعفا همدست و یار دیگران
فرض کرده اند و اسباب قوت قلب خلایق شده اند
خدمت همگان خدا را بر خلاص جان و راحت بدن
خود ترجیح داده اند و کذلک ترقی امور تجارت و زراعت
و تدابیر تامه در این امور نشر و پیدا کردن و گزاردن
معادن و جاری شدن قنوات و تشویق اشخاصی که از اراضی بایره

بی غرض زرع را دایر کنند و ترغیب در اکتساب علوم
و فنون و صنایع و احداث مدارس و اهتمام در تربیت
اطفال و تهدید ارزندگی که در جمیع ملل و دول ارباب
تجربه و فطانت امروز شده و در اقطار عالم شهرت یافته
و از تالیف و تصنیف تالیف علما و حکما و اطبا و هنرهای
ایشان و خیالات تازه ارباب حالت و بزرگان
رشته
جیش و هر چه باصول علم و قدرت راجع است باید
کشف در روزنامه‌های ایشان از همه این فواید رشته و عاری
است (ع) از هر چه پرده بعض حق تعبیر است
جناب ق چون این درجه استمرار شوار تغیر یا تصدیق کرده اند
اگر میرزا (عیسی) را بمنزله روح بدن شناسند دارد و صلیب میرزا (موسی)
در نظرش هست این سر و دیعه است از آن بدر که با جماعت خبار
عهد و میثاق بسته حقائق دلجوی بسته تا فتح ابواب او در نظر
پادشاه قدری بیشتر کشف بشد جلوه نوادر را بیت میکرد

نرخ بالا میرفت نه مهام سبزیرا اعلا میرسید که متعرض
وقتی و قال سیئات اعمال او را پامال میکرد با کمالات
مهام و تفاوت قیمتهای آن و تدابیر متعلقه نه اولیای دولت را
مشغول میکرد و پادشاهی خوش بود که فتنه بزرگ
بدست وزیر خود بسپرد مثمر است همین تدبیر پرورش سپهسالار
را گرفت و ریشه دبیر سوکند (عیسی) سو وزیر کرد آقا سو
در انظار کاملی و بصیر جلوه داد حالا اگر جناب آقا
میرزا (عیسی) را بر حق تقدیم بدهیم در وصیت میرزا
(موسی) تقصیر کرده و هم در تمهید حفظ خود زیرا که ریاست
و انتساب جنازان بالوراثه بمیرزا (عیسی) رسید اگر
ذهن بوی آقا دست بدهد حاضرند رسم معهود و شیوه مالوف
را اظهار حیات کنند و کفایت بزرگی آقا ثابت باشد
از ذهن باز که نفس ناطقه انسان است بالعقد عمر

فعال است و فعال ما یشاء هر سفاهتی ازو ظهور کند بکر است
وجود جناب آقا معقولت (ان السفینة آدالم سنه مأمور)
بدر او با آن سن و سال و متانت ظاهر مهمی حرف بود
در جاهای کثیفه و برعهدهای ارتقیل خرد زدی و غیره اضطرار و
استقلال دولت ایران را ثابت میکرد و کبریت
را بزرگ تری بکرد تا از تخته زد تخته مرگ رفته از سوکند
بجوانان و دخیله و خارجه نفرت داشته بهیچ قانون
وقع نمی‌نهاد و درست نمایند پای تخت سلطنت
جمعی سکون ناموس پادشاه و متنبهین دولت و جمع
بخارج ایران است هیچ شخص حاکم باشد که در حق ولد
بتر اسیه سیئات اعمال و افعال و تجاهر بفسق و فجور
نموده بلکه در تربیت پدر زده جای هیچ حرف نیست
پیشکار را از اسلاف متفق پیشکار را سو در زن دیگر
بقدر وجه دیدن رد در پیشگاه قوت محرز و حضرت

کنند و هرگاه بودن آن در رشته‌ای که بفرح نفعی برده
و یک سمت عاشقان و هرده آتیه شود چندین رشته دیگر
درست آورده و چنین برداشته و پیش میرود تغییر تب
همه سود آتی خواهد کرد

جناب مستطاب (عیسی) ما کرام لکاتیپ است در این
سه چهار سال پیشکاری و چند جور علم بخواهد خود
همه چیز گرفته و بجواهد دیوان هیچ چیز مزده از وجوه بهره و
دیگر از بابت حق حضرت ... و نهرها خود کرده از کرور
گذشته و ما خدا ان جان معوش است اگر کتبه کرام
و محاسبین او هم از جناب او عاجزند جناب او
از دل جهت نمی‌کند دو ماخذ او از جناب گذشته
جمعی از چاکران دولت خلافه در این بقعات و زیاده
روی و پامال کردن حقوق خلق در از مستطاب (عیسی) و
ایشان رو جلو کرده و میکند خاطر مبارک را راست میدهد
در احوال اینها پامال بذیرفته از اعتقال خود اثر پایان میکنیم

این اشخاص هم پیش خود تجربه‌ها نموده البته بدون خلاف خود نیت
اسبابی کرده‌اند حلم و صبر باطن هر ارباب زمانی با همت سید (عیسی)
دانا خفت گذشته ایالات دیگر باره توجهی کرده بذوق و سلیقه
و وزارت پایه مناسب باشد مثل اینکه وزیر مالیه بیرون
را از طمع ارخیه باشد و آنچه این اشخاص که حضرت سکینه امالیه
بدیوان استقلال خود زهر باید از این توجیه را بعد از آن
از پامال ... میکنیم حفظ را رجح میفرماید با ایالات وزیر مالیه
و حضرت جانب او از چند روزی هم در حقوق ایشان
بجوید که وکلاء دیوانی را راه کند تا به پسند دنیا
دست گیرد و دنباله بغض نسود از نقد زمیکشد
نفوس ایالات بی استثنای حدی که از غیرت
شاه پرستی دست بکشند و از کلای ما نظمیه
جان و مال خود اسبابی بچینند که بوزارت مالیه
معلوم شود دست دست کینه در فشار حاکم
اصفهان و خراسان و سایر ایالات از ارباب

و حکایت زیب است آشکار که در اعدام و هلاکت ثبت
نفوس از این که مملکت عدل و انصاف پادشاه اول حرزی است
در باب این حاکم به هر عمل وزیر و ضبط جمیع ملک و مال و
حبس امیر بزرگ است و جواب وزیر و انتقام کشیدن
از زعفران و انصار را نهایت به درجه عبرة للناظرین
نمود لکن این حرز مهمی نماند و مهلت و ابقای این
حاکم را حصر نمود و دیگر ارزانند و جنتهای بزرگ سهمی باد.
حرز هر رسیده با مسئولیت سلوک این حاکم را
نفقه اسباب غضب خدا است بجز نهار را رحم
یا پادشاه پیش از وقوع این واقعه عظیمه و خدا
شاید در جمیع بلاد ایران را فرو گرفته به پادشاه و جوانان
حکم نفاثه جور رشتات در جمله مفید مبدل کنید زین
ما تحت کنندگان سود هر دو رستنیس و شهور
صاحب الف و گرد و رسیز از مقام مسئولیت بیاورد
و بپرسد اسلاف شاه در ایجاد بدعت و تا خلیفه خلقت

پدر شما مجبر اند مکافات آنها به قدر یک دینار حقیر است که
میبیند علی عالمی یکی از معروفات این شهر مصر هستند نموده
دیدیم تفاوت از کی است همینکه رشته کلام ما به اینجا کشیده
دیدیم آنها باز میمانند و جمیع زنها پا پیچ متوقف جواب داده
با ما میگفتند موقع آن که شخص ساکت بگوید این است
یعنی ما باقی هستیم بعد از او)
همچه آدمی در دولت را اجبار کند تا بقای این اشخاص وجود ایشان را
ما بمنزله دیوار سد اینیم مملو از پوشش جای اثر باشد این
دیوار زمان قانون طبیعت منع شده باشد ازین که مدتی دور
ارتفع یک قانونی نیست وکذلک بعد از این هم بیچارگی مقتضی طبیعت
و حرکت جوهری راه برود بعضی از معتمدین ایران ما آنها را عاید
دولت ایم گذاشتیم کلمات جامعه برای حفظ این حالت
ضبط کرده اند هر وقت اثر آن نوشته ها پیشتر رسیده است
بعرض اعلی میرسانند

تصدیق نویم کیر اندازید هرچه نگاه میکنیم جانب حق
و میلاد (عیسی) روی هم رفته از دین محمد بهتر و کافی‌تر بند
بی غرضانه عرض میکنیم رشته کارهای دیانت را بمرد داده اید
کارهای دیانت از جایی هم صدایی در نیامده است بحرف
عنفر ریز مهملات مفسد خبث جهال آن را حجت
نینداریند مرد که راه را بر دیگران بسته بر روش غلبی با یشان
میگویید دیگر شنیدگان جهالت ایران از وجود این شخص
جز تعطیل امور و تحمیر عقول و تامی دولت چکار است خیر
میشود اگر رحمت کم کند بچه دلیل اسباب رحمت خاطر
پادشاه خواهند شد امتیاز این جماد در تهدید کننده
نظم و ترقی دولت است از نسار جمادات بدو
چیز است یکی طبع بارد در این سن و سال از طرف
پیری ربه و صورت او ریخته و کابوس مبرد شده
با جوهان احر دلبر میبرد دیگر قوه جاذبه در سلوک

سلوک ربع مسکون صدق کرده حتی امثال
امور است که از او وقت تفصیلیات جرافات شریر
یافت در سیصد هزار تومان ملک و مال المرحوم را
بهانه ثلث او وقف شد ورثه او سایل کف شده اند ضبط
گریه ربا زمانهای ایالات چاره رئیس ستمکاره دولت
ایران لوح محتاج الکن میتیه کرده رعیت معظم
ملت ایران در حق این شخص هیچ ملت اختیار نکرده
غیرت خود را بچه طرز ظاهر میکند و مسندهای است چه
وقت از خباثت این کلوخ استنجا تطهیر خواهد کرد
دولت ایران که بعضی از ستمکاران اعمال
رجال خود شده و رذل رتین ملت و رعیت را
ازار میکند و حق تهدید که رعیت از دولت اخواص
کنند همین ضبط کردن ثلث اموال مرحوم است
رئیس که جایز دانسته و بکمال شوق جمع آوری کند

رعیت هر دولت که دچار این قسم ظلمها شوند بعلاوه حفظ
خود و اجتناب بمقتضای نص قواعدیکه در حقوق بین الملل
ضبط است مرخص خواهند بود که بدولت دیگر التجا کنند و
هیچ دولت منعی بر این رعیت موافق قانونیکه در حقوق
ملل ضبط است هرگاه یک حالتی انقلاب و سلوک
ظلم آمیز موجب رفع امنیت و تعطیل نظام دولت شود
اگرچه سایر دول مداخله و تصرف این گونه انقلابات
داخلیه رخصت ندارند ولیکن وقتیکه امتداد معموله تعدیات
حکمیه تجاوز و سرایت موجب اختلال معاملات تجارت[2]
مرخص و مأذون خواهند بود بفحص و رسیدگی و تحقیق
در مقام رفع انقلابات و تصفیه آن برآیند و لیکن
دولت ایران با این رعایت بحرکت دوره کناد به
مجتمعا در میان او و پادشاه در حرکت اند قدر
باخبر و رکت نشره با نحرف متأثر شوند از جمله علل و
اسباب رعایت کلیه زایدالوصف بال مطمئن است

۲ (اجنبیه ولو جبراً)

و جود وه کناد به بقاء و دوام حقوق شروط بوجود او بسته اند
و او نظر فی متحمل است که با دسیسه ماموریت دولتهای خارج
را مقیم دربار پادشاهی هستند طور این حالت را مقدمه
یک تغییر کلی میدانند که عنقریب در وضع ایران بهم
خواهد رسید و هر یک بطریق سیاست و وکلای دولت
خودشان سلوکی پیش گرفته اند انگلیس در حیرت
و تأسف او و بقدر امکان حارم پادشاه بود از
معایب امور دولت ایران و سوء سیرت و وکلای
دولت عثمانیه مطلع میکند بخصوص در علاج این
ناخوشی آنکه در سرحدات شمالی و شرقی ایران
حادث شده اهتمام مینماید که همه اینها در ایران
یافت میشد لکن دولت ایران بحرف روس انقدر از
نصیحت و خیرخواهی انگلیس غفلت کرده که انگلیس از خیر
خواهی خود با پیش و پشیمان شده حالا بهمان اهتمام را که در

شوکت و دوام دولت ایران داشته در استقلال افغانها و
افغانستان دارد معاندت دولت عثمانی با دولت ایران
در اصلاح آن بهیچ معاهدت ممکن نیست قولنامه و فیصله تا کی
آبرو و بی احترامی دولت است تحمیلات سرحدیه و
آن همه تطاولات و ظلمهای فاحش از صاحبمنصبهای قراولخانه
عثمانی نو ضیع و تشریف ایرانی میشود تصریح میکند که اگر
هیچ دولت را با خلق هیچ دولت و ملتی تاب این درجه
مخاصمت نیست و لذلک مزخرفات چند که در روزنامه
موسوم به (زوراء) مطبع است شاهد صدق است اگر
دولت عثمانی بی شائبه دولت ایران را تنها بگذارد خیال
شایع نخواهد بلکه میخواهد که در همه اطراف ارض ایران
باشد روس با جاهطه شدیده الاتصال بقوه ضمیمه
خود تقویت میکند در تحمیل کردن حدود سرحدیه
بکوه رو سکته روند هر درسته جبرا جنگ کردی

آورده اراضی شرقی و غربی دریا را تصرف کنند و در مرور ازلی
کشتی آتشی داخل کرده هر آنچه بخواهد بی هیچ شرط در آورد بطرق تسهیل
تصرف دارند در باتلاقها و در این ایام قدرت ایران
بجهت اوضاع مشغولیت شدید بهم رسیده و قادر نیست بعلت
مشقات دولت ایران سو وقت الی مرجعها آنکه
اهالی ایران انسانکه تعصب و تجربه داشتند و بواسطه شدت
غیرت و عدم اقتدار از احتمال رنجیدند بکوار سوار جعفر
ضعف و شکستگی هر یک در گوشه فرار رفتند
بعضی در بدر رفتند و بعضی در بستر ادامه عداوت ایشان
مقرر است توجه قلب و عادت بین دشمن و الیکه
عقب توسط در حفظ تقدیر و تدبیر خاکم
معزول بحفظ حالت رند و شاکر
تقدیر و قضای تغییر است که لذا زمه عالم وضع ظاهر کند از این
وضع بسی ناگوارتر باشد از بعد از اشتیاق شخص متحمل نبود
داغ اغراض نفسانیه و دواعی خود میز او روحانیت سوق کار مردم

سبب تغییر و ارتقاء بسیاری از صنایع و ادارات آید در حرکت آن
نمایش ملل و دول زیرا که از زمانها که این اوقات در
ایران متداول است آثار عجیبه مشاهده میشود شعر
(چون جامی را چنین تشریف داد رهی عاشق چها خواهد شد)
جمعی از مقصد و شغل و هم بعضی با استغنای رئیس یکسر نهایت سو
خته و کسی که از تدبیر معاش خود بکاری میتوانستند
پرداخت اگر بالفرض یک امر بدیهی الضرر ضروری الاثر
مشاهده کنند در دچار حالت بیش سکوت و خواری
را بر نطق و خیر اندیشی ترجیح میدهند و در مقصر رئیس کل
بود العضو بدن در تقریرات بلاطائل بر یکدیگر سبقت میدارند
انها مستغرق خیالات خفیه و مطلق سخنی از
ایشان شنیده نمیشود هر آن نوکری را مطلوب داد الوجه
فی الدارین و فاقد دنیا و آخرتند یعنی آن طبقه که
مدار زندگی ایشان بمواجب و مرسوم دیوانی است و
روزی ایشان بخزانه پادشاه حواله شده در این

دیگر سال که رحم و انصاف و زیرپای رزق متعلم ایشان بوعده بزرگی
تهدید شده از بی سامانی و صدمه عیال و شدت طلبکاران آماده
اند کوی برآوردن هر قسم رسوائی دولت و ظاهر کردن
بی نظمی بسیار مضر و هیچ مستبعد نیست بزد و خورد جزئی
و کشمکش مختصر طلبکاران آنها با ایشان در چند جای شهر قیل و
قال عظیمی برپا کنند کار را معطل کنند دکان و بازار بسته شود
نظام قوم یعنی کسانی که در حصول جاه و منصب از نقطه بخت و
اتفاق مییابند تواضع را ترک کرده در مجلسها نشسته
میشوند بسکوت و درویشی و اهلی نکتند و قیافت علاوه
بلاف عرفان و سفید کردن موی موظفی دارند هنر نکته
باریکتر مواظبت است طایفه در استنباط کهنه تجربه دار
بو تغیر وقت و در حکومتها خانواده های عهد قدیم رنجیده اند
و از اموال رعیت خزانه پادشاه است در جاهای خفیه
خزانه ها ترتیب داده اند از مکنت و ثروت متمتع بمآل
دنیا و عذاب آخرت است چنان اسباب احترام

ایشان نیز به پایه جلال آنها را از رفعت مقام نوکری باید رسانده
و به درجه مطاوعت و آقائی رسانیده در این هرج و مرج
با عجله و شتاب عجیبی از شخص دیده‌ام که فرنگی دندان خریده
به جای دندانهای طبیعی از ریخته شده خود دندانها نصب کند
و از زیر سفره بی‌احتیاط لقمه بردارد که از زیر دندان
ایشان نگاه کند طرار از آن جنبه از دیوان و
ظلم و جور بنده فرد اریبا معتقد و به فردای عقبی رعایت کند که از مردمان
زیاد مطبوع طبع ایشان و لازم نیز و در دست استحکام
جهدی دارند مخصوص نگاه در بابت و قطع جوانه
و بعضی وجوه سریع الوصول بصرت ملکانه
بهم رسانیده و در خرید و فروش نوات دولتی مبسوط
الید بوده و در حفظ ملت سعی بلیغ دارند اگر کوفتی
شور آقا اتفاق افتد استعفا کند یا ملاحظه مجبورانه اطمینان
میدهند و تحکمی پادشاه سهولت تکالیف و اضطرار
مجموع خاطر آقا را از حقوق میرسانند و در تاخیر طلب نوکر از

از روی سند دولتی و خصوص خزانه است جناب آقا رد
از آن نوخش و استنکاف رعایت نکنند دستخط مبارک داشت
واداشتند بصورتی فاصله بعض قدس رسانیده و باد
با جار کرد مهلت شش ماه و از این جهت هیچ مقصودی
نبود جز بندهای بابت نو و کهنه اتصال معامله سال
کهنه با سال نو که این رشته بندیم با آن رشته که
عوام الناس دیوان از حد و اندازه رعیت و کسبه و
نوکر در کسوت غربانی و کربت بی سامانی هر یک به
حال بیکاری دارند نوکر با بازیموا جبی و بی توجهی
روی رعیت از شدت ظلم و جور حکام که به از
انتقال نوکر با برشته معاملات پیش آلی از
سایکس عرضه ابرس کیفیت تنگ کرده استقلال از
میان محروم برخواسته سایکس قدیم تسلیم صرف شده
در بابت نظر و چشمان تنگ تا بهم رسیده سایکس
نهار ابالی گرانتند بند دب و لازم جمعی که داده

دولتی در این سال باز از رسید (عیلی) و آزادیهای او
بسؤال وکلا که مجبور شدند تنها از زحمتهای او به آنها رسیده
اموال معدوم سو میسر بود و سه چهار به همه معدوم بسته های
دریا است که به پایه اعلیحضرت متوطن شهرهای نهانی
مهر سوء حرکات کنند مثل اینکه در معنی سلطنت
استحفاظ نفوس است خلاصه مسئله اینکه آن
وه و کفایت در ایشان نیست یک شعبه آن
مرابطه مکتفی شد شغلهای مقفت یک کفایت
هر یک مفوض شد همه معوق است در این ایام
فرصت که رئیس کل جمع آوری وجوه قرض التحسن
هیچ تحقیق نیست طمع سر ایشان حرکت کرد بعد از
و اشقیا رهی میزنند که آن شخص صدارت میگسته
و مرام الشی الذی قیل ولکن لا طریق الی الوصول
از همه بیشتر تفرط هر اصلاحات است ادارات کوچکی
امور خارجه است داخله رسیده نمیزنم و غیره

راه میرود و در پرده آه میکشد و باغ را از خانه بدر برده
از هوای جبروت زوش لاهوت اشتیاق تمام
وحدانیت میکند (افتخار و فخر با مظفرالدین شاه)
باکرم او صدارت عظمی را از تقریرات خنک و
تقلیدات سردتر از یخ بیک آب خوردن (اکبراً
بعقبه تحیه نظمات باغ) کند از ایشان سؤال شود
از این توقف خرخیج که از دستگاه و وزارت
خارجه هر سفیر جمع شود بان و نوکرها شخصا جمع منصب شدند
دولت ایران چه صرفه برده از روی اعتقاد میفرستند
کدام کارها کرده فایده و تحت قاعده آن اتباع ایران
بمیدان بیاید که از تجار مردم نگاه بدهد و بار معلم نقدتر
بیفزاید که حمایت از حیات رجحان بدهند بیکار
بروند و او بصورت مرغی شود بهمان حیله که در کرم
پیله بکار برده نشد آنها را دانه دانه از روی زمین
برچینند و بکوبی بضم این لقمه سنگین اگر به شکم ابر شاه

و همواره سنگ آبروی ایشان در کفایت بکند حاضر است و
برکت سید الشهداء علیه السلام عطش جهاب وروش شده
در باغ فردوس نشستند (یعطر راب بشرم ونگذر جای
در چشم دلش خدای دهانت بیت) یا منتجر بی محمود ناموز
لغه و مفاخره او از وزارت علوم تصنیف و تألیف
تصنیف معروفست در سلطان و کذا از رقص ستاره و آرد
و سامعین را ابو صد و محاوره او بمخابره یک سیم آهن
در ارسر در حیاط اندرون بهمه جای شهر ممتد منفذ حروف از تن
مخابره همه قسمت معلومات دار الفنون امتحانات
اطفال مدارس است چه مبلغها که از بدو جمع او بدین حرف آمد
عاید ضرر رسید هر کس را قابل نزد مورد و اشتعال ق
و اینست که از استعمال خوب بیرون آمده
انجام و صرف موجب دولتی دولت استحکام ایران از
برکت تعلیمات وزیر علوم هم فارغ از تصنیف تشریح
تعطیلش گرفته از بهشت سبقت بر فیروز خدیو کرک ایران تنهم سید

روزنامه کمرک و بدیت شهادت سیده که این دولت ایالم از
بارهای سمار الی گرفته مقصد پنج است یصد در نکات بشر کمرک
طرد آبهای است درصد دکشفان عهد نیابد دارند که از آن
شدت کند این مرض بگیرد شخص در آن ولی مستطر شود از نو اده
سرمایان معروفست علی الغفلة شهید سلاح کنند نقص از روح
بپرداز وآن حجر چون الود شود در خانه بود دست گرفته روی
شهر تربت کند و باو از تحف شخص شریف بر عم او دست از
این قبر عام چشم و تن بدهد این الفاظ عربی بعد رسول مجاز
قرائت کند (یا مستنت الدقه و مشت المله یا حاکم التربة و
حاوی الرتبه انت مستراح فی التربة والتشریر و اباح نار کل
شیر تزید حالت المکه فی ظلمات و اخرج الدقه الی تشت زده
علیک بتمهید هدایت و تغییر الدواب) تا این جوا از آنت
شده از ترجمه است البته در سنده است ممکن میشوند
این شیخ جاهل و پیر گمراه و ظالم بی ایمان و آدم عاصی مرضع

بهوای خورد و صدای آب علی الطلیعه از گمرک خانه بدر رفته صدر
تفرج و در یک بین الطلوعین با جاروب شدت عمل ارکان صغیر را
پاک و مصفا کند که از روی فر و لسوا و عاصف صفا کرده و بی تحاشی
مطالعه نسخه شیرین و فرهاد وحشی مشغول شود و جهود این
انتحار و بطالت ایشان هر یک بحد ذات خود و عمده صدر اعظمی
میدهد و تهدید میکنند و معهم اهالی را از ضعف خاطر یادداشت و
قوه و قدرت که بلای ایشان در ضبط کردن اموال و پامال کردن
نفوس ایشان دست داده و کفایت صدر اعظم را
نفقه در اجلای همین عادت داشته اند و ما باشان وعده
صریح میدهیم در حوادث آینده ممالک ایران روز بروز
شده عنقریب صدر اعظمی را نه تنها بیک شخص تکلیف نمیکنند بلکه
جمع جاد و افواد را در این تکلیف خواهند کرد و کسی قبول نخواهد کرد
ایالت نیز تکلیف رئیس حاجی آقا (اسمعیل) میگرفت
رونق حرفهای قدیم اساساً نظم جدید و از جا در میشد

(و الحمد لله) ممالک ایران سوء ظن های فوق الطاقه که
اسباب قطع رحمت الهی و آفات مزمنه و قحط است خداوند
مسبب المسببین کرده که کار و اهل حرف و صنعت و ارباب دخل
کسب افتاده و تمام ایشان هم و احد شده در تحصیل قوت
یومیه بهیچ کار مشغول نشده و پرداخت روزیکه قوت یومیه ایشان
بزحمت تحصیل نشود بولی نعمت حقیقی خود یعنی دهقانان زحمت
میفرستند رئیس گمرک در قلع و قمع انظار یعنی دهقانان بذری
کرده در عقب هیچ جانوری نمیرسد اگر تدبیر او با تقدیر
موافق شود رسم دهقانیت و فلاحت در ایران منسوخ
خواهد شد و من بعد هر که ملکی دارد اگر با آبادی و استحکام بکند
سهمی کند از مالکیت آنهم سیر خواهند کرد تا همه املاک
بی زراعت بماند و آن بوادی غیر ذی زرع موسوم شود نعمت این
تدبیر را با لغتهای غلیظه و ضمیمه آن است بیک شرح و تفصیلی
باید بیان کرد که با بیانات ممکنی عامه مطابق باشد ولی آب از این

چو حصه این نسخه خارج است از وقتیکه این بی نظمی و
ظلمهای آشکار در صفحات دیوان کرد اختیارات مملکت این حالت
در میان مردم توزیع و تقسیم شد انتقام و اغتشاش ممالک محروسه
بجهاتی چند در گشتن نیت تعهد صنف خباز نمو کرد و این نرخ
کیل نان را داده و میزان است هرچه میخواهند در کیل میکاهند
بر نرخ می افزایند و جدی سؤال مع حرفت نیست و قرص نانی که
بمشتری میدهند عوض نان نجس میکنند و نجاست همه از حصول آدم است و
نجاست بعونه و عوض شدن بذر گندم قدیم و قدوم گندم
جدید که اگر آن گندم آدم را از بهشت عدن بیرون کرد این گندم
آدم را با جر شهادت بجنت خلد داخل میکند نانها از زیر که
توق بانک یا بشر بعوق میرسد دکانهای بسته گشوده
دکانهای گشوده بسته و بسته میزنند زرهای بازار را حالا
وقایع میکنند اگر روزی قرص معهود از افق تنور طلوع نکند
یکی طلوع میکند از مغرب شب قیامت برپاست که

گاهی در طبیعت بلد در دفع تعدیات این صنف که نیز نه
اخلاط ردیه اند وقت میگیرد دکانهای نان علی العموم با صلح میگذرد
بجهت مجلس شورای لفظ نانها نویسید میکند و طبع تکلی از دفع آن
عاجز میماند و اختیار خباز چند درجه از آنچه که بود بالاتر
میرود ضبط ثلث اموات که املاک متیقه است بهمه وجه
از نظر اولیای دولت دیوان نیز کرده این اوقات ضبط
املاک مردم را در معنی لغو کردن رسم زراعت و دهقانیت
است همتی گماشته اند و طایفه خباز اختیار کامل
داده اند در بازار رئیس شده اند و دست زندار جمع
دهات اربابی و صاحبان اصحاب معیشت و
جمع دیوانی شخص صورت جمع میخواهند و صورت
آبادی را محو میکنند صاحب ملک حاصل زراعت بودن بخود
کند و خارج مال خود را از ممر سوال التحصیل در این تدبیر و
منصور نیست جز اینکه رئیس گمرک خاطر ایشان را وقفه
کرده دهات آباد مردم و ویران و لم یزرع گشته

و باشیه خاصه شود بضبط دیوان درآید چیزخوارهای آن تر
ذلها رعیت کردند ولی بالمآل قدرت ایشان با قدر
خازن مقاومت نکرد (اعتضاد السلطنه) با عشقنگی
در زبان و سمعک دیرش نزد آیت عقل و علامت
حرم است نظم این عهد مأمور شد اعتضاد خازن
عالم درمرید و از شجره گندم است نهی شنیده از در
استغفار درآمد و استعفا کرد (ساری اصلان)
قمچی کش با نوارکش آتشی نورزند آدم تنور را ندارند حنت
مرده‌ها کور بگور کشیده چاشت شد او نیز راه بهارون
گرفت سعی او آب بهاون نمودن و جهات بکن
پیمودن لطمه مقرر قانع شد طریق خاموشی گرفت
و بجواب حرکاتی رفت اعیان و دولت از کمال
سوء نفع آوردند در عهد آن ازدادره جناب
مستغنی شد و یک چند نظم این عهد بعهد جناب طبیعت
مقرر گردد تا کمک لوح ضمیر پادشاه از کدورت

این مهم حرفی در صلاح آن در حفظ و حظها بکل ابواب ترضیه
تصفیه شد و صفحه آن که از سینه صحنهای که مهد (موسی) رحمه
در صفحه زرین آن زیب اشک شد صاف و ساده گردد در جواب
مسئلت ایشان منتقدای یک مصلحی باز بار داده‌اند و گفتگوی
مجلس منوط گردید رقعه ابلاغ منتظر شد مجلسیان
حاضر شدند صدر مجلس هم خود جناب صدارت پناهی
زینت یافت دهن مجلس رکوع فرستنده وه گاه به
سجود کرد بوزنه نسناک‌ها هم در کوزه عطر از
شمیم انفوذت مشام مجلسیان را تعطیر کرد بر روان
(ابن الملک) مشک و عبیر نثار شد دین حقوق
ادا کرد دست چپ کتاب اتابکی بودند کر صدارت
معوق نمی‌ماند این مجلس مرکب است از رجال متفرق
المجال و نشعب بحوزه نیانهی وکلای ایشان
نه جاب کنده ایشان انتخاب اهالی با سختی است
نفع است و با استحقاق عقل در این مجلس
رای سخن و مصاب است در ازمصلحت عمومی خارج باشد

اعضای مجلس نجابت قرابتی جستند که بنا به نطق به صحبت
شد بغتةً یک ساچمه علامت استنطاق طاری گشت یعنی
از دست قاجاری که حاضر شد (معاون الملک) بجای
دریافت جواب که تشنگان مجلس را بنطق خود
از عین الحیوة بیانات سیراب نمود شربت آبی داد
حرمله عصر دیر فرازان درکمین بود تیر بدبختی را در آن
در ترکش داشت نخستین تیری که از شست او
جست بدبخت معاون نشست بیچاره معاون رنگ از رخ
بدبختان گرفت و اشک سویدای آن ریخت روی
بتمثال کرد وگفت خدایا تو شنیدی که این حمله حرمله
از روی لجاج بهم کاری است نه احتجاج حکمت عقل منعقد شده
چون بهای تیر ببخشایند قطایر و بعضی مجلس زخمهای منکر
تیر سازمنظورات اقدس در جنگ اقدس شهید شده
مفکورات مجلس بجلال اعلا رسید بارگاه قدس جلال ...

خواص حضرت اشقه حال شدند دخیره در مسئله بانان
ردیف آب کرج وصول برات نظم کارها و ظهور حضرت
قائم علیه السلام نشر امر مولانا به شرف انعقاد یافت گ...
این مسئله نحیده سکوت عنه باشد هر مکرر دخل ودلوا ...
او سواد صحیح کند دولت ایران از رحلت آنکو از تربیت
یافتگان چه که هر یک از نکبای ارث و ترقی مملکت
نمیفرمائید بقدر رستگی متأسف نیست که از عدم رحلت این
بی تربیتها متأسف است آه از این قوم بی حمیت
بی دین که از کردار و اقوال و ترک حمیت بدتر از چه
باید ترند ایکاش در دین سفر ... بار
عرب و مرا از عجم توجه دارد این حمیتها بقدر ...
رکاب بقدر در جوار ... بجوار ... لت
دکوین از ... کفالت این چند را بوده جوش میکرد
(ع) شمع مریم را بهبا افروخته را که او مبرقع ...
جوهر مجردات و ذرات ممکنات از نیر ...

در سیر و سفرند که حق سوار از مدت وضع نمیتوان رفیع جای
دهند و از مضیق حال و هوان ابکاه و وسیع عیش رسند
سالها شاه روشن ضمیر عدیم النظیر بعد از آنکه تدبیر و اداره
امور منقطع دیدند پس بساط جناب اجل زدوده دست بدین
خدای عز و جل مقدار ائمه نام را نمدار بهجرت کرد
وعزم الهادیار که دار نصرت است همت فرمود
ار توکل بایشان در حدیث خبر کمند رستمی است و در دفع
اشر جوشش داودی با مهر آفتاب جلالت از مطلع دیگر
جلوه کند و انفصام ملک بعد از مدت انتظام گردد
مغرب هر افق مشرق افق دیگر است قابلیت راست راز
بمستقیم حقیقی سپرد و چون امر قضیه مسئله لوث رایج
بود بخط وجد را معرض فصل تجارت ارسال
تحریر این خجسته تقریر که از هجرت سال هزار
و دویست و هفت و هشت از هجرت حضرت خاتم
و محمدی آدم گذشته در تمهید اسباب سفر کوشیدی رفت

این تحمل تشویق و قبول ... در جنب خطرات حضر
سهل دید عزم ملوکانه در صحبت سلطنت بعلم ... مشهور شد
مقرر گردید تمکین تسکین بار عنان دولت در خون کفگو حاضر نشوند و
از فروع سلطنت و اصول تمشیت آنچه را مقرون بصواب
دانند در حضرت اعلی عرضه نمایند رعایت ... حاجت
اهل در لمز و غمزه که ذنب بی بصران را مجبور کرده و صاحب
منصبان را مجبور حکمت عزم ملوکانه وقت نهایت نازله
جهت نسخ نمایند رئیس ابوالفضل الدین حرمله عصر این شهر آشوب
شهوات کی تیمچه ذنبی شهریست و بکلی تحکم حسین آباد و حکم
او بیرون کی تیمچه محصوص نوشته است دائمی بکمر زده شالها
رفت دسته گلی باست داده مکتوبی بر رشته جوهر جوش
در آستانه که در شأن و معنی این سفر بود پیدا کرد که از راه
نستین رزنید و از تموم فتن نسیم نماید پس از آنکه
مسطورات او معروض شد ملحوظ دید و بحث شدند و بنهایت

و مشهود بوده است که تفاوت مرتبه متعدی است از و در علوم
لازم است زیرا که استماع و ذکر علوم از دانش‌آموز کتابها بودن
تنها خود را از سعادت این سفر محروم کرد جز مرتبه ملعون
همه کس را ممنوع میخواست ارباب ثروت فرصت یافتند
گوی شادروان دولت ربودند از فواید جسیم
بیگانه و محسنات این سفر فضل بعلم آورده و رنجی
چند بسلامت آن وصف و در خوشت که نمونه از
مکنونات خاطر خود را که بود در وی درج کرده.

ز ساینده زر رنگین بنان و بیان [?] اگر
شکر تنگ خرند و گهر سنگ عجب نیست این
سخنها نقد شکر بود و گهر بخش گهر

استغفر الله لما قد مضی — و اسئله العصمة فیما بقی
بر هوشمندان دقیق النظر پوشیده نیست آنچه در
این اوراق ثبت شد بنام صفات [?]

زنند وات شایسته (شعر) زنند چوبی گران همی زنند
بر بندگی چوب زود بر گرد زد — از این گرد و غبار که از آب
بازی وزارت مرخص برخاسته دولت ایران در یکی از
بسیار تاریخ محسوس است اگر وقتی راه خلاص
برای او پیدا شود دشمن نظم و قانون جدی در زمان
راه از طرق عدیده این سوء مقصد هیچ یک از سلاطین
عهد بعید پادشاه ایران در ترقی دولت و تربیت
رعیت سعی و تلاشی نکرده ولی از سعی و تلاش او در
رقابت مطبوعه پیشرفت حاصل نشده بلکه دولت و
قدرت سلطنت تنزل کرده و نتیجه معکوس داده و سبب
این است که وزرای مزبور هیچ وقت راضی نمیشوند
راه منصب و مداخل و استقلال ایشان بواسطه وضع
قانون بسته شود اگر وقتی ناچار رو به [?] شده
بمتابعت قانون اقدام کنند و با اخذ اصول قانون
تفریق قوه حکمیه از قوه اجرائی حکم نبرد اخذ شد بلکه کاملی

خود بس خود را مصروف داشته به تقلید و عادت
و بی اعتنائی به اصول و استنباط اصول به فروع تا
به پادشاه معلوم کنند که دولت ایران بالطبع از
قبول کردن قانون حریت و از اجرای آن عاجز
غیرت حق‌شناسی اقتضا کرد که شاهراه از شبهه
رها کنند و به برهان عقلی روشن کنند که دولت از
پذیرفتن قانون قاصر و عاجز نیست و دلایل دارند که
انتظامات دول خارجه به یک رای لطمه بالاتر برازنده که بالفعل در
ایران موجودیت مسروق بوده و همت اشخاص
باغیرت و هیئت مجتمعه مردمان بی‌غرض جاهل لطمی
انتظامات مبدل شد هنوز عنوان این مطلب نشده
خودخواهی و نخوت وزرای حق‌ناشناس یک
مشتی بیگانه آنها زده در صدای آن مشت بگوش
عقلای ایران رسید و پاسخ مشفقانه داد

در مرحمت نجبای صدرها که گذشتند پادشاهی که پای
خود را از دروازه بیرون نگذارد به چند دولت عثمانی در
آخرین درجه قبول تربیت بوده از جهت تاریخ دولت ثلث از عمل
کردستان و عربستان و غیره بسو با نیت عراق عرب
دعوت کرد و آنها از ظلم حکمداران ایران چه صدمه
رسیده هوای نامناسب و بادهای سموم عراق عرب را
از بسیاری قلت خوش آب و هوای ایران رجحان دادند
دفعه با دست ستم از ایشان برد و مستشهد اصول دولت
عثمانی در طمع آنها چه قوه احداث کرد که متدرجاً
اقوام وحشیه را جهت آبادی آن دیار جذب کنند و در
حکومت حالیه ایران در ولایت را در بسته یک
مبلغ معین حاصل جور مقاطعه میدهند چه از تربیت
با اتصال رعیت ایران کوچ به بلاد عثمانی منفر بکنند
توفیر دهند عراق عرب به جائی رسیده که

مهمات حربیه دولت عثمانی در حمله به ایران خواهد آورد
فقط از خود عراق عرب تحصیل میشود مجاورین عتبات
عالیات هرگاه از اعلیحضرت شاهنشاه ایران در مقام تحقیق و
تحقیق بیایند فوراً جریان ایرانی را از اسم و رسم از
ساسان حضرت شاه یکدیگر زنند و خواهند بود
عشره را که تواد نیز به دولت ایران نشده
در پیشگاه مبارک تشریح خواهند کرد و چند نمره هم
از روزنامه مشرق در پیش نهادن مجاور و
سایر رعایای انگلیس شایع میشود با ترجمه چند فصل
از روزنامه زوراء که در بغداد انطباع شده
بنظر انور میرسانند تا آنچه در این اوراق
ثبت شده بغرض شخص کاتب حمل نشود در
روزنامه مشرق وضع حالیه ایران را بعهد
(ضحاک) تشبیه میکند و میگوید سلطنت ضحاک

باز از روی یک قانونی بوده و ظلم حد و نهایتی داشته
اما سلطنت ایران بسبب بی قانونی و ظلمهای بی نهایت
ممالک ایران را مثل بیشه کرده شمار جانورهای
درنده که طبعاً قصد یکدیگر کنند (و لیس الذئب یأکل لحم
ذئب و ما لکن بعضهم بعضاً عیاناً) و خود آن جانورها
وحشی از ید قدرت پادشاه بیرون زده
اطمینان جانی و مالی را از خلق ایران سلب کرده در دنیا
همین قصد میکند ملت ایران از شکنجه
عاملان بیعهد و وزرای بی طلب مرض کابوس
مبتلا گردیده بمرتبه که حرکت شده در این ظلمهای بی
حد و حصر رفع آن فقط بهمت ملت ایران هیچ
حرکتی قادر نیست و رعیت کلیه ایران را بعهد
عاجزانه هنر مفوض شرح طبع جابر و وجود بابا
را بر وجود حیوان و انسان رجحان داده
و ساحت وسیع الکفه ایران را بر اهالی مملکت تنگ

مثل زندان کرده و خود در یوسف آباد حظیرهٔ قدس و
محل انس او است عزیز اشرار مشغول است و هنوز
نفهمیده که تکلیف بالفعل او پرورش نهال انسانیت است
عیب بچهٔ آدم بی تمیز را الحمد لله وسیع و رنگ میدانم
اگر در همه دولت ایران هیچ نقصی نبود نمیگفتم همین
یک عیب بود بس در راه هر نوع ترتیب و ترقی دولت
کافی است میگوید که قوهٔ حربیه بمنزلهٔ روح طبیعی سلطنت
و یا خود حرارت غریزی دولت است در این
مرتبه ضعیف و مبهم است که نمیتوان فهمید دولت بتدریج
حفظ داخلهٔ مملکت و دفع حملهٔ خارجه را با این وسیله
خواهد کرد یا بوسیلهٔ آسمانی و مواعید صادقه
میرزا (نصرالله) خان میگوید وزارت امور
خارجه مفتاح کشف معانی مخفیهٔ دولت و مظهر
جلال و قدرت پادشاه است این وزارت حقیقیه
چون از صورت پادشاه حکایت میکند حسن و قبح او فوراً

در خارج اثر میبخشد و آن اثر بلا فاصله بذات مبارک راجع میگردد
پادشاه ایران الحق از وسعت و رونق این وزارت
هیچ چیز باقی نگذاشته است تا از این رونق هیچ اثری ظاهر
نیست جز اینکه وزراء امور خارجه طالب آن بوده بموجبات
طبیعی تمکنت و تمول کرده و همه جا خود را بصورت
مستحق که هم نسبت بشان سلطنت ناقص و مضحک است و هم
نسبت بمصلحت دولت بجناب اشخاص را از طرف دولت
مسلط خارجه جاسوس میسازند این وزیر باید بر جمیع امور اطلاع و
اصلاح میکند با آماده کردن یک مسلکی که تجار ایران او با نظم کار
تادیه کنند بحکم استحقاق جلی قرعهٔ ماموریت باسم
آنکس بیرون بیاید در مبلغ تعارف از زیادتر و زودتر
ادا کنند این مامور را در ترتیب امور موکوله و اجرای
احکام ادبیه و تسویهٔ مهام دولت که تکلیف ...
و تکلیف لازم الادای او در ... طبقه را ... از

از ابتدا تا انتهای ماموریت کوبی او بهم خواهد رسید و عاقبت آنها
کائی هستند با بهم و اعتبار زیارت با محض ترحم و تفضل
که مامور مزبور دستگیری میکنند و آخر متولی الطهور میکند
جمعا از مولدات این حس و قبح بارات است از نقاشیهای ایرانی
اختراع کرده و بعضی آن قوتی داده است

میگوید پادشاه ایران از علم و اطلاع بر فواید نظم و آبادی و
نتایج عدل و انصاف سراپا همه شخص اول و فرد اکمل
ایران است و در بالاترین درجه تتبع و اجتهاد خود را
در تکمیل نفس فتنه کرده و میان علم و جهل پادشاه جدائی
انداخته و امر بجائی منجر شده که اگر یک بی رنگی از نقل
مملکتی نو ویران کنند و نفوس آن مملکت را بکار اهلیت
رسانند همین شخص تجویز میفرمود نفس بسیع حرکتی
بحضور پادشاه سفر تشدید سال در از در بهار
مملکت حاکم مطلق خود هر بعثت بیوت علم و هنر
پادشاه صنعت بصنعت و عدل را که پنجه علم و قدرت است

بپرده مستتر کرده و نطقهای ملکیه و معاملات حسنه را
نامرعی گذاشته و امور را بهوای نفس تفویض کرده که تکلیف
و الّتی را از ایران برداشته پادشاه در خاک ایران
در خانه موروث او است ما وی مینماید که خانه معین موعد
کرایه کرده باشد همیشه خانه را از تکلیف نجیب
خارج بداند

در نقل شعر میگوید تمام اهل ایران یا ظالمند یا مظلوم
مظلوم‌ترین آنها پادشاه ایران است که در خانه خود بکرایه
نشینی قناعت کرده و جمیع ظالمان وی بخبر بهاء خالصه تمیکات نزده
قبل از انقضای مدت اورا از جا برکند به بیرون و بیش

در مقاله پنجم وضع حالیه ایران را با وضع سلطنت هندوستان
متمم کند در این اواخر حماقت نهایت درجه رسیده بود از
همه اسباب دولت کشیده و بی‌القاب قناعت نموده و بیشترین القاب
وقتی عطا شده که از سلطنت هندوستان دائماً به‌تاراج

سالی از همه طرف دولت هند ده بار روآور بود لهذا که الله‌ها

نجم دادند و در سر القاب بمعنی زن و مرد هند و هندوستان

یکی از حکام داشته از حوصلهٔ حروف تهجی خارج بود

هم در این مقاله میگوید خلق ایران مرکب‌اند از ارواح باطله

و نفوس عاطله و اوهام کاذبه و ملکات ذمیمه

(اطفالهم فی اوجه کشیوخهم   و شیوخهم فی العقل کالاطفال)

هم در این مقاله میگوید در تربیت عمومی ایران مهمترین نقصان حد

مقرر است که جوانان با استعداد ایرانی را آنچه آموختن هر

نوع حرفه و هنر نزد یک اجرت جزئی اجیر خود کرده‌اند

از طلیعهٔ صبح تا غروب همراه خود را می‌برند و با اهانت

آداب بیکاری تعلیم میکنند

از تعلیمات عمدهٔ آنها این است که را شور سوره آینده و درونده

تحت کنند و بمحض خوش‌آمد آل احمقان معنی

بایستادن مجبور نمایند و در دعوتها میان میهمان و

مایهٔ عداوت ابدی شوند همینکه روزگار جوانی

این بدبختها بسر رسید عدد کسانی که خواسته است هنر و حرفتی

هم تحصیل نکرده‌اند لابد میشوند گدائی کنند حرفت این

عهد را اظهار استتار و حشمت است با لحاظ

داشت در نظر روسای ملت ایران نیز از مستحبات

شمرده است که در کوچه‌های شهر جار و جمعیت کنند علما

عنوان اینکه شعار اسلام است کار را از عموم

مشکل کرده در رد این بحث که ضعف حقوق ایرانی

را در پایان عمر و چشم نوکری بار میکنند سوال

رجال دولت و روسای ملت ایران هنوز جواب

قبول نکرده‌اند که در مقام مسئولیت بتوانند بگویند

جز اینکه بر سفاهت خودشان در سال

درشتی بوده اذعان صریح کنند

و هم در این مقاله گوید در معارف ایران سعی دیده‌ام

بامداد که از خواب برمیخیزند با تخت خواب آلوده
تردیدی که از حرکت و سکون وا رمیدند لابد میشوند
در مقالات رئیس کل و خضوع بفایده و تصدیق بلد
تصور و انکار بدیهی و تصویب اعمال مبین آن ضرر
رعایت کمینه دیوان هم در جنگ غالب ملک جمهوری است
را از ظلم و شیطنت مایه و مکنتی بهم رسانیده
بقوه آن مایه و مکنت و حیلها که در حفظ آن بکار برده
را پادشاه از جنس کفایت و اطفای طمع و منفعت خود
کرده و تا پادشاه از این شبهه بر نیاید عموم ایران از
اطوار با علم این رئیس خلاصی نیست

در مقاله دوازدهم در صنایع غریبه هر مملکت ذکر میکند
میگوید در ایران صنعت جدیدی اختراع شده است که
چنانچه همه فرنگیها میباید بفهمند و آن صنعت ساختن
یک جور نردبان آسمانی است که در آن
اسباب تعبیه شده که بمحض آنکه پای آدمی بپله اول

این نردبان رسید خود را در پله بالائی می بیند
و آن نردبان هیچ حاجت نمیشود دیگر پیش
وزرای نوخواسته ایرانی

در مقاله پانزدهم میگوید متقدمین از حکمای طبیعی برآن
رسیده اند که هوای مؤذیه را هر چه شرقی است از
توجهی رودخانه کنک میدانند و هر چه جنوبی است
از ارغالی بلاد یمن و متاخرین بر آن شده اند که در این اعصار
هوائیکه حافظ مرض است و مؤذی تر از همه هوای
ایران است که جمع ایالات را مدقوق و مرده متحرک کرده
و بالفعل ممالک دیوان بمنزله یک شخص است که برای
دفع اخلاط ردیه دوای قی خورده ضعف بنیه با غلبه
خلط سودا از استفراغ مانع شده

حکیمیم و طبیبیم و ز بغداد رسیدیم — بسی علت را که زغم بار خریدیم
طبیبان نبض ایشان گرد سنجیم — بسی مرده گرفتیم و بر آن روح دمیدیم

ملک ایران در این بیماری شدید و حالت احتضار رد

بدنی است بی روح از عالم ارواح صدائی میشنوند
رجعت موکب همایون کاشف از معاد جسمانی است
و ورود مقدم مبارک پادشاه از زوار روحانی
بسط بساط عدل و داد از موجبات معاد است
(إِنَّهُ لَبِالْمِرْصَادِ) صادر اول نخستین چیزی که از
ارادهٔ علیهٔ ملوکانه ظهور خواهد یافت وضع قانون
عدل است و حبس و زدن مرخص شدن لشکران بر معاد
بر اعتقاد قدیم را نسخ کند و نشانهٔ اخروی قائل
نیستند طبع ایران از بریدن قانون قاصر است
(واکثروا فیها الفساد) و چیز دیگر که مؤید اعتقاد ایشان
شده اول جلوهٔ رحمات آنها است که در این علت
کبری ممالک محروسه مخروبه شده و کسی از صدا بر بنیه
و بالفعل یک بانگ خروس بلند نیست در این قحط از جائی
عام را عام غیث الناس است علیها بلند موعد که در

هیچ عهد و عصری معمول نبوده قدرت بکار بردن زر
قیمت گندم افزودند و از عدد آدم کاستند که
وجوه نقد بر وجود نفس راجح است در ازاء
این رحمت خود را مستحق آسیا زدنی میدانند
اول آن رعیت دائمی است و حائل شدن بین
پادشاه و همه مردم
دائم سیاحی شکور امیر شکار است در رکیب سواری
و صید افکنی و تفرج خود مبارک از مقر سلطنت بر سم معهود
و شیوهٔ مألوف و توجه خاطر اعلی تفرج اطراف
صیدگاههای معروف که تقدیم این شغل بهم
میرساند سبب تعطیل ملکی و ملکی است و تفویض کارها
بوزرای پیشین . . . . . . ٤ نقف غیبی خواب
میگوید اولاً سفر پادشاه پیش از پنج ماه نبوده و در
این مدت قلیل سیم اطراف و مخارج را سفیده

از اردوی همایون شده اسباب حفظ ممالک و امنیت
سبل ملک و الله طلب های وزرای مرخص رشته این نظم
جزئی را از هم گسسته بود ما بخاطر می آوریم سفر
افغانستان (محمد) شاه مرحوم را که از یک سال
متجاوز بود ولایت بقبضه میرسید و مهمات حربیه بهرات
میرفت همین پادشاه نسبت ولیعهدی و صف سلطنت و
به های سنکو امپراطور روس را درک ننمود از روس
پذیرائی کرد وکلای دولت که مقیم دار الخلافه و متصدی
امور جمهور بودند در ازای خدمات مزبوره خود را مستحق
هیچ امتیازی نمیدیدند بلکه تشویش خاطر داشتند
که شرط خدمت کما یجب تقدیم نشده باشد
امیر نظام مرخص شده و بزیارت مکه رفته و
بکلی مشغولیت صید حرم او را مجال رجعت

نخواهد داد و این خود یک علامت خوبی است بر
استقامت خاطر پادشاه و حبس وزرای
مرخص و خلاصی دولت و صحت مزاج ملک و قوام
ملت و نفاذ احکام عقل و نسخ فتاوی نفس و آسایش
رعیت و آبادی مملکت تا در سال خواسته
کردگار چیست

تمت [illegible] الحرام ۱۳۲۹